

آثار ناصر
۸۶، ۵، ۵۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۲۵۱

۱۸۲۵۱

۲۰۹۴۱۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	تحریرات الفاسقین محمد حسن بن محمد علی
مؤلف
مترجم	علی بن محمد علی
شماره قفسه	۱۸۲۵۱
شماره ثبت کتاب	۲۰۹۴۱۶

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۲۵۱

۱۸۲۵۱

۲۰۹۴۱۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	جمهوری اسلامی ایران
کتاب: ترجمه هدایت الناسک	شماره ثبت کتاب: ۲۰۹۴۱۶
مؤلف: علی بن محمد علی	
مترجم: علی بن محمد علی	
شماره قفسه: ۱۸۲۵۱	

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۸۲۵۱	

در سفر مکه و امثال این باید محافظت نماید مافرو صفت لغات حکیم که برین
 مودیه بود و ان اینست که ای مردم و متذکره سفر که با جماعتی بر پا بشوین
 بایشان در کارها خود را بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
 که در وقت نیاز و یاری کن بایشان در وقت طایر و نیاز و یاری کن بایشان
 و اگر نشد نماز و بخاوت نفس را در هر چه که در آن خیران و از حیث و کار تراشاند
 بر حق شاهد باشد از برای ایشان و در هر چه که در وقت و کثرت و کثرت و کثرت
 پس رایت را ستیز کن بخیر و کوی بعد از وقت و کثرت تمام و چرا و هیچ شوق
 تا اینکه بر غری و نشیند و بخیر و کوی و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 مستعمل باشد فکر و حکمت خود را در آن شوی و بدینکه هر کس خالص بکند نصیحت
 بر شو و کند سلب بکند خداوند عالم را و بگوید و اما نماند و او هر که و بدید
 که در قایق می میرند بر و با آنها و کاه و بدید که کار میکنند کارکن با آنها و
 که ایشان صدق دارند با قرین دادند تو هم بدید و بشوین و انقضی را که ازین
 نزدیک است در سن و وقتیکه که در حقیقت بخیر و سوال نمودن ازین چهره را در جفا
 ایشان بلی بگو و در کس سوال از آنها که اندک با عجمی و کثرت و کاه و در راه
 شد بدید بر غیر از این که اندک با عجمی و کثرت و کاه و بدید و بگوید و بگوید
 مشاوه کنند و هر کاه و در راه کثرت و بدید و در راه ازین سید بسیار کثرت
 محل سیر است شاید ازین شخصی جاسوس در دهان یا همان شیطان باشد که شما

دوره ایران بنده و از دو نفر از احزان نماید مکه انکه برین چهره که درین می پندارند
 عاقل و فکری که برین چهره و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید
 می پندارند برین چهره و وقت نماز و سید برین و از آنجا که درین کاه و کاه و کاه
 بکند و از و راحت با نکران و راحت باید داده شود نماز اما جاعت کن هر چند
 رنج باشد و رنج است اهان را می گویند که درین زمانها نصیحت بکند و مقصد ازین سال
 تمام است در حفظ جاعت و البته بخیر است و در این که سوار شده برین که رنج و رنج
 پشت و معاصی بکند تا مثال این کارها را مکه که سوال باشد و ممکن باشد ازین
 تو متذکره و در آن کثرت و فکرت و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید و بدید
 ابتدا کن بعلف دادن بران که در جانت و وقتی که داده بایشان اندکی بکند اینجا
 مینا بدان بلی منزل مودت ان بقدر ازین که درین کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 بسیار باشد و وقتی که بایشان اندکی دو کوه نماز بکند قبل از آنکه بنشیند و هر کاه و کاه
 قضای حاجت را پس در دور فراده مذهب یا نصیحت بخیر و او در وقت کس و کس
 نماز بکند و پس و دعا کن از نصیحت را که در او نازل شده بودی و سلام به برین و کاه
 بدید بکند از برای هر چند ازین راه است از ملائکه و اگر ممکن باشد صدقه دادن ازین
 قبل از خود من پس صدقه بده و بعد از آن شروع کن بقبول و بقبول باشد ازین
 سویی و بقبول باشد بچرخ و بچرخ و بچرخ و بچرخ و بچرخ و بچرخ و بچرخ
 بکارد و بعد از آن از راه و رفتن در اول شب و سیر ازین و بکند مکه صدرا ای

[illegible][illegible]

که تا آخر نماید و در آنج و صحیح است و در هر سال چند که بقیه نمودن بر او واجب
نموده است **در طواف** و در هر سال **در طواف** و در هر سال **در طواف** و در هر سال **در طواف**
در ماه حج یا اود **در طواف** و در هر سال **در طواف** و در هر سال **در طواف** و در هر سال **در طواف**
خود اگر نزدیک باشد به حج و ایضا **در طواف** و در هر سال **در طواف** و در هر سال **در طواف** و در هر سال **در طواف**
حج اگر او است بنا بر این که غیر از یک مرتبه یا در آن از آن پس از آن یعنی هر چند که
با خود از وقت اعرام و حج است و در هر سال **در طواف** و در هر سال **در طواف** و در هر سال **در طواف**
و تقلید اولی بلکه او طواف است که تلبیه را بگوید بعد از آنکه اختیار کرده باشد بین
اعرام یا با شعاری که او را تلبیه بگوید مستحب است که تلبیه را بگوید و تلبیه را بگوید
با خود میرد از آنکه در وقت جمع در نماز و بعد نماز و در وقت است که تلبیه را بگوید
این است که می آید تفسیر از طواف چنانکه هرگاه شتر یا زانده و یا نه میکند که
او را از طواف است با تلبیه در حالتی که خاییده باشد شتر را و بعد از آنکه
می آید بر سر شتر تا معلوم شود که شتر را تلبیه را بگوید و شتر را بگوید
در میان هر دو شتر از آنها پس اول باید میکند که همان آن شتر را که در طرف
از طرف راست و کوهان دیگر را از طرف چپ و مستحب است که با وجود این تقلید
نماید یعنی پیاده از کردن او فعلی که در او نماز گذارده باشد و مختصر است که
کوشند به تقلید و در آنها اشعار است و هرگاه شخصی بپارد و یا مری و یا خلی
شوند و اراده نماید طواف مستحب است که از آن برای ایشان طواف نمودن

و مستحب است طواف واجب و سعی واجب بنا بر این است که چندین بار بپوشند
و هر طوافی که تلبیه را بخواند بعد از آنکه طواف و قبل از آنکه طواف
بجای طواف و سعی که هر چه از آن است که تلبیه را بخواند و یا چندین بار
در طواف مستحب است و تلبیه را بخواند و سعی که هر چه از آن است که تلبیه را بخواند
ترک نمودن اولی است و هر طوافی که تلبیه را بخواند بعد از آنکه طواف و قبل از آنکه طواف
جایز است بلکه راجح است و سعی که هر چه از آن است که تلبیه را بخواند و یا چندین بار
شد آنکه بر کردار از آن مستحب است و در صورت اختیار طواف مستحب است که در وقت
و سعی میکند در میان صف و در هر هفت مرتبه تلبیه را بخواند و سعی را بخواند
پس از هر مرتبه تلبیه را بخواند و سعی را بخواند و سعی را بخواند و سعی را بخواند
از برای عدول به تلبیه اگر چه بعد از طواف تلبیه را بخواند و سعی را بخواند
عدول از برای کسیکه داخل مکعب شود یا عرض مفرغ و در ماه حج باشد پس بر او واجب
است که بر گردان مکعب را به تلبیه بخواند و سعی را بخواند و سعی را بخواند
اگر چه از طواف خلافت است بجز جایز است عدول از آن مستحب است و سعی را بخواند
و همچنین از برای کسی که از برای او واجب باشد و او را که تلبیه را بخواند و سعی را بخواند
مستحب است که در این ایام تلبیه را بخواند و سعی را بخواند و سعی را بخواند
و این است که تلبیه را بخواند و سعی را بخواند و سعی را بخواند و سعی را بخواند
تلبیه و طواف مستحب است که در وقت نماز طواف مستحب است که در وقت نماز طواف مستحب است

میکنند یا طلق پس محال میشود از هر چیزی از آنکه بر طلاق ناسی کند و بداند
عناز میگذارد پس محال میشود از هر چیزی از آنکه بر طلاق ناسی کند و بداند
که در ماه رجب باشد که این عمر در فضیلت است پس هیچ و سحابت میگویند و غیره
در هر ماه و اقل فصل مابین دو عمر و ده روز است یا آنچه گفته اند که مکروه است بکراهت
که مابین دو عمر کمتر از ده روز باشد و لکن بنا بر اجماع باینست که هر چه بود اگر چه
دو عمر کمتر از این باشد هر چند هر روز یک عمر بگذرد **اعلم** متع متع عمر مکروه است
در هر چیزی که بگوید و لازم است در این عمر تقصیر بود و این عمر طواف ناسی است
بنا بر اجماع و هیچ میشود مکروه هر گاه چیزی که این عمر حلی است از اجزای متع متع بنا
عمر با تقصیر شود عمر مکروه بلکه ظاهر این است که یک دفعه متع متع باشد یا قطع شود
خطا بجز از دو مابین چند واجب شود عمر مکروه هر یک که قادر باشد بان و غیره
ماهها هیچ پیش از آنکه انزال کرد است طاعت او واجب نیست این خبر بر بعضی
عمل آوردن آنچه هله که واجب بود بر او در حالتیکه در یک یا سه بار اجماع بر این
کیفیت حج و عمر بود بر سبیل اجمال و تفصیل آن است که اول افعال حج متع عمر است
و افعال عمر بعد از آنست چهار است **اول** احرام است و او که است در عمر و در حج و با
نیو ده که از آنکه بگذرد از احرام از روی عمد در روزی چنان بنا بر اجماع و ط
فضا نمود است در صورتی چنان و جاهل مثل ناسی است و در او چند بحث است
سحب اول در بیان مستحب است که در خود احرام است پیش از آن و بعد از آن

مستحب است زیاد کردن سوی هر یک که سوی ریش را اول در نیت و اول است
بلکه احرام تر بانه کردن است اگر سر تراشید باشد در نیت افند و او نیست میگذارد
در ماه ذیحجه و رجب نیست در این مابین حج متع و غیره است یا در هر ماه و غیره
و غیره بیکماه پیش از نیت عمر مکروه و سحابت بدن را با انگشت و در آخر نیت
که پیش از نیت روزه و سوی بغل و غیره را از نیت روزه اگر چه پیش از نیت
و نوره بگذرد افضل است از نیت چنانکه تراشید بغل افضل است از نیت و نیت
کشیده بغل افضل است از نیت و سحابت محدود بود و نیت اگر چه پیش از آن
استمال کرده باشد و قریب الیه باشد بان و سحابت غسل نیت از نیت اجماع
بلکه سر او را این است که نیم نماید بعضی غسل اگر عمد داشته باشد عاده نماید و غسل
هرگاه بپوشد یا بخورد در میان غسل و بلبس چیزی که جایز نیست بجم پوشیدن
آن و مثل این است طیب استعمال نمودن و غیره عاده غسل است در هر روز و اگر
اگر بپوشد و در یک روز یا در دو روز یا در سه روز غسل بپوشد هرگاه بپوشد
احب در آن و اقوی شریع غسل نمودن است از نیت میباید احرام خواندن
از نیت میباید یا نباشد و لکن سحابت عاده غسل و سحابت در هر آنچه که کشید
و کفایت میکند غسل و قناری و غسل با نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
بغل او در چنانکه کفایت میکند غسل و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و این اول است و اگر چه باید باشد سحابت عاده غسل و نیت و نیت و نیت و نیت

و مثل خرابت سایر حدتها و هرگاه احرام بسته باشد بدون غسل یا نماز یا نیت یا نیت
متذکر شود یا ترک کرده و بعد از آن غسل یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت
او در آن نیت که ترک نموده و عاده میکند صورتی که احرام او لیکن معتبر احرام اول است
و واجب است که نیت از آن کسی که متافاتی احرام با فعل او در دو صیانت این دو
و سجد است که احرام بعد از نیت ظاهر باشد اگر او نیت باشد بعد از سایر نمازها
و ایضا اگر نماز نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت
نماز که در آن برای احرام با جوارفت یا در وقت سجد و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد
الکافون و در آن وقت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت
و نماز را این است که در آن نماز را پیش از نماز خاص بکند هر چند در وقت نماز خاص
و بعد از آن نماز خاص را بکند تا آنکه واقع شود احرام در وقت نماز خاص و سجد
صدای بلند کردن تبلیغ از برای دو مکرر نموده و آن مخصوص ادا و آخرت و در وقت
بالا رفتن و یا این آمدن بلکه در وقت ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده
سوار شدن و مکرر و یا این آمدن از آن بلکه در وقت حدوت هر جا در مثل
خلیعت و یا این آمدن و یا این آمدن و یا این آمدن و یا این آمدن و یا این آمدن و یا این آمدن
بله و او را است از برای حاج که قطع نماید تبلیغ را در ظهر و غروب و او را است
از برای او و کسی که نیت نموده باشد قطع میکند آنجا که دیده میشود از آنجا که
مکدر در زمان قدیم و حد و حق المذنبین است از برای کسی که از راه مدینه می آید

از بعضی نیز درین متفوات که آن تکالیفات معروف قطع تبلیغ و آنجا از شعاع شیه
اشاعش است که نیز بسیارند آنجا این جیب این و اما عقیده ذی طری باشد از آن
او حدی داشته باشد و در غایت راه معروف و غیر از آن و آن ترک نموده و تبلیغ در
اگر نیت از آن کسی که نیت نماید و اما معتبر و غیره پس قطع میکند در وقت
کعبه اگر خارج شده باشد و او را نیت و اگر نیت و اگر نیت و اگر نیت و اگر نیت و اگر نیت
وقت و در غایت و سجد است که اگر نیت و تبلیغ و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد
استطاعت بعد از قطع تبلیغ و سجد است بلکه در وقت صدای بلند از برای کسی که
باشد از راه مدینه در وقتیکه بلند شود در احرام و سجد و اگر حاج پیاده باشد بلند
تبلیغ از برای احرام چنانکه سجد است و اگر کسی که نیت باشد و اگر نیت باشد و اگر نیت
کردن تبلیغ و آنجا آنکه شرف شود با بطلان بعد از آنکه احرام را تبلیغ است و باشد و او
بصدای بلند و تاخیر نماید از ادا و تا بقطعه معلوم نیست بودن او از نیت و سجد و تبلیغ
نماید با نیت سجد از حج از برای تمتع یا قبل یا غیره از برای تمتع پس مکرر است
بعد از آنجا که حج و عمره هر یک در محل خود و سجد است که در آنجا نیت
اگر چه در وسط تبلیغ باشد یا بنظر این که محل کند خداوند عالم او را هر وقت که بخواهد
از تمام حج در هر تنی که اتفاقا بقصد حج را و وفایده این شرط را این است که
محل شود اگر محصور شده باشد یا بنظر این که در آنجا نیت است که بعد از نیت
قرآن به محل خود و یا شرط کردن قرآن ساقط میشود و بنا بر این و سجد است که بگوید

در حال نیت حج که اگر چه بنا شد بر عمر باشد و مستحب است اهرام کردن در لباس نیت
و بعد از آن نیت است **نیت** در بیان مکروهات و اهرام و قبل از آن و بعد از آن
مکروه است با کراهت شد اهرام خوردن در لباس سیاه و در هر یک مکروه است باشد
بعضی از آن کما هی است معرفت خصوصاً هرگاه رنگش زرد باشد و در نیت که حجتاً
نمایان نهد نیت که رنگ شده باشد مکروه است خوابیدن محرم و در نیت و در وقت
و آن عبارت است از نیت که زیر سر بگذارد بلکه بهتر از آن است که در آن نیت که در وقت
خوابیدن از هر چه بگذرد نیت شده باشد و همچنین مکروه است اهرام در لباس حرک
هرگاه بعد از اهرام حرک شده باشد تا خبری اندازد نیت تا از آنجا بعد از حلال و مکروه
اهرام در لباس که معلوم باشد یعنی راه راه باشد مثل حرکات و مکروهات استعمال
قبل از اهرام هرگاه اثرش بماند تا اهرام بگذارد که استماع نیت بعد از اهرام با
و در صورتی که استعمال نیت نیت باشد چه قصد مکروه باشد و نیت با کراهت
مانده که قصد مکروه باشد و نیت در این میان مردود است و اهرام از این جهت
ترک نمودن حاشاست خصوصاً با قصد نیت و مکروه است انجام رفتن و ماندن
بدین در اهرام بلکه در نیت اهرام نیز و نیت حرکات آن بر کسی نیت میکند و شتمان ^{حق}
نمودن بلکه مطلق استعمال این و ایراد اهرام است و بهتر از آن است که نیت نیت
باشد و خطی مکروه است زن خواندن و یا گفتن و در سوال و در
مالیدن و در سر و در وضو و کلام لغو کردن و غیره و در نیت نیت و ترک

نمودن این اهرامات واجباً کردن در سجده و نیت مکروه است و نیت واجباً است
از نیت نیت و این محرم که بپوشد و ساق خود را بپوشد و نیت با لباس و مساک
نمودن نیت نیت که در این زمین زد و شعر خواندن هر چند که شعر باشد و نیت
در اهرام و در نیت و نیت از آن نیت و نیت از آن نیت و نیت از آن نیت و نیت از آن نیت
باشد که باعث حرکات نیت باشد یا موقوف باشد یا نیت و نیت از آن نیت و نیت از آن نیت
باعث باشد یا نیت از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در بیان واجباً اهرام است و آن سه باشد **نیت** و آن واجباً و در اهرام
سایر عبادات و آن محرمی که شناخته شده است و در عبادات که نیت عبادت از
در این نیت از اهرام و نیت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
اخلاص نیت
نمایان از وجوب نیت
عمر نیت
و نیت
از نیت
که نیت
نیت
که هرگاه اخلاص نیت

نیت

در صفات مدینه و بلند بگویم در بیان و منعده می شود احرام و منع و حج متعذر
 افراد و حج افراد مگر با تلبیه و این معنی که اگر پیش از تلبیه مرتکب شود و بجهان احرام
 و کلاه ندارد و اگر قصد احرام کرده باشد و بهیچان باشد از برای احرام و عمل او این
 مستحب است و اما کسی که حج قرار کرده باشد و حج بخیر است و در بیان احرام در میان
 و اشعار که مختص است بشیر و تقلید که مشترک در میان است و سایر اقسام را بی
 و هر اینست که جمع کنده است و تقلید در شریعت و احرام این است که تلبیه را
 نیز اضافه نماید و اینها تلبیه واجب است و بقیه از برای کسی که حج قرار میگیرد و
 که معین نیست و این احرام تلبیه و کفایت نمیکند و هر وقت تلبیه از برای کسی که
 قادر باشد و بلکه واجب است در این موارد و چون آنچه را که واجب در علم خود
 صرف به کسی که دل باشد و احرام را تلبیه و رد و اشارة میکند و عبادت او
 و زبان همچنانکه از برای کسی که سایر مطالب و احرام این است که با وجود این که
 ناپاک و در تلبیه که از قبل خود بگذرد از این است که از برای کسی که دل باشد و ممکن
 باشد و اشارة نمودن از جهت تفهیم معنی تلبیه مثل طفل که تلبیه میکند و کسی که
 و با وجود این مختص است که جمع نماید میان ناپاک و فتن و اشارة نمودن و آنچه را که
 جمع نمودن میان تلبیه و ناپاک فتن و اشارة و کسی که حج باشد و ممکن باشد و از
 تلبیه واجب فتن و یا در فتن و احرام او این است که تلفظ نماید تلبیه و بعد از
 امکان بلکه ظاهر اینست که لازم است از برای او گفتن تلبیه و در وقت سکون هر چند

با تلبیه غلط باشد و فتن زبان عرب یا عوف یا ندید بعضی از اینها را بعضی دیگر
 مذکور شد و در فتن و صورت تلبیه واجب با بر این است که بگوید لبیک اللهم
 لبیک لبیک لا شریک لك لبیک و احرام این است که اضافی نماید و این را در وقت
 التمجید و التمتع لك لا شریک لك و احرام این است که جمع نماید میان آنچه
 ذکر شد و میان گفتن لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد و التمتع لك و الملك لا شریک
 لك لبیک و احرام این است که عاده نماید و یا با تلبیه بگوید یا الله یا الله
 و الملك لا شریک لك یا من یحب یهدی و التمتع و الملك لك و هر این است که بگوید
 یا من یحب یهدی و در وایات و در کتب و از آنچه از این است لبیک اللهم لبیک لا شریک
 لك لبیک ان الحمد و التمتع لك و الملك لا شریک لك و المعارج لبیک لبیک و اعیان
 دار السلام لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک لاهل الذب لبیک لبیک و الحمد و الا
 لبیک مره و یا و مره و یا لبیک لبیک لبیک و المعاد لبیک لبیک لبیک کثافت
 اکثر العظام لبیک لبیک عبدك و ابن عبدك لبیک لبیک یا کریم لبیک یا خیر
 یا من یحب یهدی که بسیار بگوید لبیک و المعارج را و بتدریج و یا در وقت فتن و این است که
 بگوید لبیک لبیک و حج تمام نماید و اگر کسی فتن احرام کند و لباس احرام بپوشد
 و پیش از آنکه تلبیه بگوید مرتکب شود و بعضی چیزها را که احرام است بر حرم مرتکب شدن
 با لباس او گفته لازم نیست خواه متعذر باشد یا مندرج باشد یا در غیره و مثل
 اگر حج قرار کرده باشد و کفر اشعار و تقلید نموده باشد و تلبیه نیز نگفته باشد

بلکه واجبست بر او نیست را تا آنکه کوفت اگر اراده نماید احوال بگویند و از تلبیس یاد
آن اگر چه احوال است که نیست از تلبیس که چنانکه صد کند باطل نموده نیست سابقا
باینکه دست بردارد اصل احوال آنوقت محتاج است بیک حدید و غیر اینست که در
تلبیس با وضو باشد و تلبیس و احوال تلبیس بگوید در میان تلبیس و غیره و دیگر نباید
مگر باینکه سلام و صلوات و غیره نماند بر پیشانی و اگر فراموش نماید تلبیس در حلقه
و مگر نباید از برای او بگفتن بمقتضای بگوید و بگوید در اینجا سبک بود اگر ممکن
باشد پس بگوید او را در جلای که بجا طاعت عطا هر ابراست که کفایت طاعت
بر او را که عمل آورده باشد متناهی است احوال بعد از آنکه عدم اعتقاد احوال بعد
تلبیس **در** از واجبات احوال پس نیست لباسها احوال است در حالت احتیاج قبل از این
احوال و بعد از آن که گفته باشد از بدعت خود هر آنچه بپوشد واجب است بر حرم
نمودن آن اما آن دو لباس است که باید پس بدست لنگ بپوشد و بپوشد و بپوشد
هر آنکه که کرده نماند و در کردن خود باید که بپوشد که نماند و اگر چه بپوشد
بکلفت او باشد بطرف دیگر و فرقی بین بر او و صورت و امثال او را بلکه فرقی
بکلفت او باشد بطرف دیگر و بپوشد بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
که بعد از آنکه احوال است لباس را از زیر بغل است و می اندازد بر دوش
چپ یا غیر از اینها از سایر کیفیات پوشیدن اگر چه بپوشد که بپوشد از آن دو
باشد و غیر از اینها که مثل لباس پوشیدن و در آن احوال که در آن است

و در آن اگر چه بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است
که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد
که در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است
نماید و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است
چنانچه احوال از زیر کمر نیست و تلبیس است که از آنرا بپوشد و در آن است که بپوشد
لباسها احوال است و لکن احوال نیست احوال است در این صورت اگر چه عیال نماند
در این عمل و در آن که احوال نموده باشد با بر این خود در حالت شرف است
لازم است که نماند از بدعت و واجبست بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است
بر این و بعد از احوال و مثل جاهل است نیز که عیال و عیال باشد که بپوشد و در آن است
نیست ترک نمودن احتیاط و احوال که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است
نیست بر این و در این است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد
حج اسلام واجب است بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است
نیست بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد
از برای حرم آنکه لباسها احوال را بپوشد و در آن است که بپوشد و در آن است که بپوشد
بلکه جایز است از برای او عیال کردن و نماز و شستن و غسل و بپوشیدن و در آن است
فرقی بین آنما و شستن پوشیدن و نماز و طواف و جایز است از برای حرم بپوشیدن
نمودن لباس احوال از دو عدد خز و در اول احوال باشد یا در وسط و در حالت

اختیار کجا مانده که از جنس بر نبردن از سر یا اگر مایه باشد و اگر محرم مضطر باشد
پوشیدن قبا اگر چه از جنس بر نبردن روا باشد خواه در اول اهرام یا در اثنای او
جائز است پوشیدن او بدین معنی که بعضی را در وقت آنکه غلبه
و کیفیت پوشیدن آنست که بالای قبا را با بن سینه و پهلوی آنست که اگر چه
این عکس کند قبا را ایضا اندرون او را بر روی کند و پوشیدن ظاهر آنست که در وقت
بر او پوشیده قبا بعضی را اگر در انداخته باشد بلکه ظاهر آنست که جائز است
پوشیدن غیر قبا از سایر زخما مثل پیراهن و امثال او و اصل پوشیدن قبا اینست که
سایه اندازد و او بدینها خود را بپوشد و اگر چه در وقت آنکه محرم غیر از قبا
خبر دیگری نداشته باشد و در آنست که می کند و قبا بعضی را بپوشد و خبر دیگری ندارد
و اگر آنست که نداشته باشد جائز است از برای او بپوشد و اگر چه آنست که شلوار پوشیدن آنست
و فدی از برای او لازم نیست و پاره نمودن آن واجب نیست و اگر چه احوط است قضا
که لباس اهرام در حال اهرام از جنس باشد که جائز باشد تا اگر در وقت در او پس جائز
نیست در لباسی که بپوشد بجا آنست که معفو نیست در نماز یا بافته شده باشد
از تنم حیوانی که ماکول است یا منصرف باشد یا حرام باشد یا منصف باشد
یعنی بعضی افتقار و پودان طلا باشد و غیر از این از جنسهای که در آنکه در وقت
جائز نیست و اگر یکی از اینها در حال اهرام پوشیده باطل نیست و اهرام او نیست
بر او چیزی دیگر بپوشد از جنس خالص و اگر چه اینست که محرم اجتناب نماید از اینها در وقت

اهرام مثل اول آن و غیر از آن اینست که در آنکه اینها اجتناب نماید از اینها در وقت
در اول اهرام و در استسکان و لکن هیچیک از اینها واجب نیست و غیر از اینست
که ملاحظه نمایند صدق نموده اسم لباس را بپوشد یا اهرام بپوشد و اگر چه
در پوشیدن حیوانی ماکول اللحم یا غیر آن از جنسهای که با لباس صدق نمیکند
عرفا اگر چه اهرامی جز از آنست در صورتیکه خلا باشد از جنسهای که مانع است از اهرام
بلکه اهرامی جز از اهرام است در لباسی که در وقت کمره باشد و در آنکه او را مثال او
از جنسهای که معناد نیست لباس ساخته از آنکه او را لکن خبر اجتناب و پوشیدن
از او نیز و اهرامی جز از اهرام نیست است در هر حال و این برای آنست که اگر چه
است و احوط آنست که اجتناب نمایند از هر چیزی مثل مرد و اهرامی که در وقت
نیست بر او پوشیدن لباسها اهرام اگر چه اول پوشیدن آنست بلکه در حدیث وارد
شده است که بپوشد در وقت محرم در و لباس سفید لکن محمول است حدیث
با استحباب و جائز نیست بر یکدیگر اهرام بپوشد بیکدیگر از آنست که بر اهرام
دیگر قبل از آنکه تمام نمایند افعال غیر از اهرام است بود برای او و اگر چه اهرام
پوشیده باطل نیست و اهرام او اگر چه از آنکه او پوشیده باشد و خواه کار است
عالم و عابد باشد بپوشد که اهرام تمام نمیشود و داخل نمیشود و طواف سعی
نماید و فراتر می کند تعصیر نموده و اهرام بپوشد بپوشد صحیح است عمره او و حج او
و استحباب آنست که یک کوفه معصوم بپوشد و این احوط است و اگر اندوی عهد

کامد که باشد باطل بود عه او و منقلب شود حج او بجا آید و بنا بر این
این است که احرام را بجهت نماز و حج و غیره از آن کفایت میکند و حج
که واجب بود بر او و احوط این است که تفسیر کند و بعد از احرام برای حج
و اعاده کند حج را در سال آینده **حج** در بیان ساقی است یعنی مکاتبات
معین است احرام بین آن تا آنجا که جایز نیست در حالت اختیار بین احرام
از رسیدن بانوار بعد از گذشتن از آن و فرقی نیست در این میان حج کننده و
کننده خواست باقی باشد بقیات به یکدیگر اراده نماید هر روز و در هر
بیت سوارانیکه هرگاه تا آخر میزند تا رسیدن سقایت خوف نشود احرام او جاری
است بر او احرام بین پیش از سقایت و همچنان یکدیگر نکرده باشد احرام بند
برای عه نه بر او جاریست در راهی که هر چه چنان باشد از غیر سقایت جایز است
که احرام بر بندار مکاتبات نکرده است و او را احوط این اعتبار سقایت است
و اقوی اینست که ضم خوردن و عه کردن ملحق نیست بند و ساقیت هفت است
ابا عقیق است و آن سقایت برای اهل عرف و بر هر یک مرد و زن و اطفال از
اهل عراق و اهل اقصا است برای احرام بین و او را صلح مینامند و محل آن
وسطا و او را عه مینامند و احوط اینست که در حالت و احوط اینست که احرام
با عه بیند از دیگران برای عقیقه یا تا عه که اگر اقری جلالت او شود جایز است
از برای احرام و با عقیق است از او عقیق در حالت عقیقه و عه و عه و عه

خوند تا بذات عرف چون سکار سینه یا احرام را در آنجا و این طریق جمع است
سیان اخذ نمودند فضیلت احرام بقیه و کفایت میکند در شناختن عقیق
یا سایر سقایت تا خبر دادن عه یا بجا آید از آن **حج** در بیان ساقی است یعنی مکاتبات
اکونیم اقری اینست که احرام بر بند و در سحر و سجده که در روزی الحلیفه است
آن مسجد هر وقت در میان مردم پس از حایض و نفاس و احرام میزند
در آن مکر در حالتی که در رکعت است مسجد و توقف نکند و در آن و در صورتیکه
مرد و زن اینان از مسجد بگذرند احرام او برین مسجد میزند از آنجا
مقابل باشد مسجد و اگر بگذرند از برای اینان اشطرا کفایت زمان پاک
که بعد از ارضی و نفاس اشطرا می کنند او را و هرگاه بعضی منقطع شود و او را
نمود برای عه قیام پس و تیم در مقام آب یا تحقق موضوع تیمید بقیه
بعضی و بنور آب و هرگز اینست که طریقا حیات را ملاحظه نماید و گمانیکه
مضی می شود یا صفت طریقا مضی اند و دانیکه احرام با آن حقیقه بر بندند
حقیقه سقایت است از برای اهل شام و مصر و غیره از آنجا که مرد و زن می کنند
بنوی الحلیفه و اگر گذر اهل مدینه از راهی باشد که بجهت رسیدن بنوی الحلیفه
جایز است از برای آنها احرام بین از حقیقه و همچنان است عقیق که هر چه از برای
یکدیگر داخل مدینه است اینست که بنند احرام را مگر از سقایت مدینه که الحلیفه
باشد و مختلف میزند از این مکر و است و اگر اهل مدینه از برای الحلیفه بگذرند

احرام در اینجا بنده تا اینکه برسد بحد احرام را از اینجا بنده بحد احرام
 احرام اگر چه مصیبت کرده اند و کند شدن از روی الحلیف بنده احرام و احرام
 این است که بزرگ دینی الحلیف و احرام را از اینجا بنده بحد احرام و احرام
 از برای اشخاص مذکور **چهار** حکم است و آن میقات اهل بیرون است **پنج**
 قرن آنرا زلات و آن میقات اهل طایفات **شش** خانه هر یک که خارج یا
 از یک و نزدیک باشد با و آن میقات میقات برای اهل آن خانه و فرقیست
 در میان عمره مفرد و حج از این و اما اهل مکه احرام را از یک می بندند و میگویند
 بر اهل مکه و بر آنهایی که خارجند از احرام بستم از خانه و از آنکه یکدیگر را
 برای ایشان از طرف شارع و افضل از برای ایشان یافت که احرام از میقات
 بندهند و احرام از برای یک که بجای دیگر شده است همچو کسی که مشغول شده است
 او بعضی اهل مکه اینست که احرام را از اینجا بندهند و **دو** مکه است و آن میقات
 از برای کسی که حج تمتع میکند و افضل اینست که احرام را در مسجد بندهد و افضل از
 مسجد مقام است و اما تعمیم و جملانه و حدیثی در ظاهر اینست که آنها جایگاه
 مخصوصی برای ادنای حاکم وقت است از برای هر که چه چنانکه اندر روی
 و نزدیک و میخانه ای جل در پیش میگویند و احرام و اقوی اینست که احرام را
 از میقات بندهند و در حقیقت آنها در پیش میگویند و میخانه ای جل در پیش
 بعد از احرام تا بفرغ بعد از آن می کنند و خط را از بعد از ایشان و پیش از بعد از ایشان

و احرام را از هر چه واجب است بحکم بر هر چه بنده از آن و بجا میاورد و ولی
 بعضی آنها هر چه بر که عاقر نواز از تلبیس و طواف سعی قبل از آن است
 کفاره و فدا دادن از قبل اطفال از آنها ایستادن که چه چنان در شود از ایشان
 چیزی که موجب کفاره و فداست خواه عدا و در شده باشد یا سهوا و اصح
 این است که موجب مختص بصورت عداست و واجب است از قبل طواف و تلبیس
 در حج تمتع و اگر عاقر باشد از برای تلبیس و کفاره و بعضی از تلبیس یا امر بکفاره
 که در تلبیس بگیرد و هر حاجی که گذر نماید بیک از میقاتها واجب است برای او احرام
 بستن از آن میقات که در آن اهل آن میقات نباشد مثل اهل شام یا عراق
 کنند کنند از روی الحلیف واجب است که احرام را از اینجا بندهد و اگر کف حاج
 اندای باشد که میقات ندارد و پیش رو تا بیک کفایت میکند برای او و میقات
 میقات یعنی مقابل و برابر بودن با آن و احرام را از اینجا می بندد اگر عالم باشد
 مقابل بودن و اگر عالم ممکن نباشد کفایت کند بطن بر اگر معلوم شود بعد از
 احرام فادطن او بجهت پیش افتادن احرام از مقابل میقات اعدا و سینه ای که
 اگر از مقابل نگذشته باشد و همچنین بر سبک در بجا میباید و سینه ای که
 معلوم شود سینه بود و اگر گشتند مقابل میقات را بهیچ وجه احرام نمی بندند
 از جای که یقین داشته باشند که نمیکند و از مقابل میقات مگر با احرام و سینه
 نیست کفایت میکند و اسالی از میقات از جهت اینکه نیست عبارت از سینه ای

در نزد ما و ظاهر اینست که سیقاتها احاطه نموده اند و در حرم راجحی که شکل
مقابل شد با این احوط اول است که گفته اند که از او که در او میقات باشد اگر چه
اخری خلاف است و سابق بر این معلوم شد که جایی نیست که در او بین پیش از سیقا
مکرات باشد که گفته اند که مکرات که در سیقات است اگر چه اول پیش از او
نسبت باشد و لازم است که تجدید نماید بنیت و تقبیل و در سیقات و جایی نیست تا
مردن احرام و سیقات در جایی اختیار حتی اینکه اگر چه پیش باشد و کسی مکرات
پس از بنیت کردن تقبیل گفتن احرام را و سیقات می برد اگر چه چنانکه از برای او کند
لباس می خط و میکند لباس را و وقت که از او می گذرد و او واجبست در آن وقت
بسیقات از برای احرام بنابر احوط اگر چه بر کشتن مکرات باشد و اگر بعد از باشد از اصل
افتادن مردن احرام مثل اینکه فراموش کرده باشد یا جاهل باشد یا اینکه قصد حج نداشته
باشد و بعد از آن ضایع شود عند او یا لباسی بر که در حج یا عمره نمردن بر میکند و سیقا
و احرام را از آنجا می برد که پیش روی او میقات دیگر نباشد و هرگاه و پیش روی
میقات دیگر نباشد احرام را از آن میقات می برد بنابر احوط اگر چه اول این است
که بر که در میقات اول و از آنجا احرام ببندد و اگر مکرات نباشد بر کشتن میقات از جهت
تکلیف یا اسالی و در پیش و سیقات دیگر نباشد احرام راجحی و از آنجا که
شده است عند او اگر چه در داخل شده باشد و هرگاه داخل شده باشد خارج شود
از احرام راجحی می برد و اگر این نیز ممکن نباشد می برد احرام را از آنجا که در آن بوده است

[illegible]

می خورد و جایگزین کند که اگر بگویند او می تواند بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
یا در سحر اهرام از انعامی ببرد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
جاهل باشد و اگر در سحر اهرام بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
اگر چه داخل باشد در این اهرام و واجب است بر او بکشد و بکشد و بکشد
و کفایت میکند اهرام بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و اگر در سحر اهرام بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
در حالتی که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
خون ریختن از ساق است و واجب است بر او بکشد و بکشد و بکشد
ایر اهرام دارد و می تواند بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
اهرام حرام است و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و اگر چه بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
در حالتی که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
مرغها اگر از سحر اهرام بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و حرام است در سحر اهرام بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
ممنوع باشد و اگر بکشد اهرام بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

ممنوع

مطلق تذکره نمودن آن اگر چه تذکره او بصید نمودن باشد و اهرام
که آن حیوان در سحر اهرام است و حرام است خوردن او و بکشد و بکشد
که در سحر اهرام است و حرام است خوردن او و بکشد و بکشد
باشد و حرام است خوردن او و بکشد و بکشد و بکشد
و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
در صورتی که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
حیوان و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
حرام است خوردن او و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
او است بعضی از حیوانات که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
اگر چه روزی او در سحر اهرام است و حرام است خوردن او و بکشد
مذکور و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
در حرام است خوردن او و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و تلف کردن آن و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

باشد یعنی سکون و مداوی آن در آب باشد و غیر آن اجتناب نموده است از قیوت
که تخم و بچش در ایشان باشد در اطراف آب نه در جو و آب آفتاب و اطراف
اجتناب نموده است از هر حیوانی که معلوم نباشد بری یا بحر بی بودن آن که
عین بقید نموده و حاج جیش که او را در لسان عرب سندی و قره مینا
و فرغ سیت در میان و حش و اهلا و همچنین بلکه سیت در نعم اگر چه
شده باشد و نعم عبارت از گوشت و کاف و شتر است و بدین تکیه فرموده است
در حیوانی که بر محرم است بیان اینکه معلوم نباشد یا مباح اگر چه در بعضی
واجب و در بعضی نه باشد مانند و کفار و دانه از آن و فرغ سیت
کشتن و سگتن شاخ و دستان و مدار بر صدق اسم است در حیوانی که سگ
شود از حیوان که یکجمله حلال باشد برای محرم و دیگری حرام بر اسم هر یک که صدق
نماید بر یک حکم آن جاریست و مثل این است که سگ باشد از حیوانی که سگ
باشد در حکم و اگر صدق نکند با اسم آن حیوان و صدق نماید با اسم حیوان
دیگر داخل میشود و آن حیوان بر حیوانی که در حلال است حرام است
بر محرم و اگر برای بعضی مسموم نباشد و خوردن و حش منع باشد از آن
ظاهر مسموم است بر محرم و اطراف اگر تخم آفتاب و حش و حش و حش
مثل سایر دواب اگر چه اسم صید با و صدق نکند مگر آنچه حلال است که خارج شده است
و در حرام است جماع نموده با زن حرام حلال باشد جماع نموده با او قبل از حرام

یا حرام باشد مثل زنا و نامحرم حرام است عقد نکاح خواه دایمی باشد یا منقطع بر آن
خود باشد یا برای دیگری و کاف نباشد یا ولایتی مثل عقد کردن مدد برای محرم
فصولی مثل عقد نمودن از دیگری بدون اذن او بلکه اولی و اطراف اجتناب
است از تحلیل نمودن کینه و بدینکه اگر چه اقوی خلاف است و با آنکه بدین
کینه اگر چه از برای خراش و جراحت جریده باشد و اجازه دادن در حال حرام
فصولی را مثل بیع نموده است در حال حرام یعنی فرغ سیت در میان اجازت و بیع
بلکه تا بهر یک که اجازت واقع شده باشد بعد از حرام در عقد یک واقع شده باشد
فصولی در حال حرام بنابر آنکه اجازت و کاف نباشد یا نامحرم و اصولی که سگ
مبیع از جنین عقد در جنین اجازت و این صحیح است همانند تا بهر یک که
اجازت کردن غیر محرم عقدی که واقع شده باشد فصولی از محرم و بعد از آنکه
بنابر اجازت محرم در حلال حرام بر عقد یک واقع شده باشد در حلال یا بر کینه
و لکن خلاف این است اولی و اطراف است و صحیح است عقد یک که کاف و در حلال
حرام باشد اگر واقع شود و عقد در حلال حلال و کف و سگ و اجازت بر محرم
رجوع نموده در حین حرام بر زن مطلقه خود و اجازت سفارش و از زن مطلقه
دادن یا بغير آن و اصحاب است که اجازت خود استکاری نموده زن در حلال حرام
اگر چه مکرره است آن برای خود یا برای کسی دیگر که محل باشد علی الظاهر **حرام**
شاهدش بر محرم است عقد نکاح بقصد آنکه او نماید در حین استیفاء خواه

مستحق محرم باشد یا محل یا مستقرش بلکه اقوی و احوط حرم باشد
 اگر چه بدین قصد از آن وقت باشد و احوط اگر کنونی یا اقوی احتساب نمودن است
 اقامه شهادت که بخیل شده باشد او را در حالت احوط و بنابر احوط اگر بخیل و جاهل
 احوط باشد اگر چه خوف داشته باشد از وقوع زنا یا بدین وقت و مرد اگر ترسناک
 اقامه شهادت را احوط بر او در صورت سعی نمودن است و اینکه تاخیر نماید
 شهادت را تا با احوط بپوشیده است زنا یا کتین را با شهوت و اقوی
 احوط عدم جواز است علی الاطلاق اگر مردان استماع و التماس باشد و با
 شش بپوشیدن مادی و شال و از راه رفتن و مهر یا نه **ششم** نکاح کردن است
 بر نه با شهوت و میل است زنا بر خود چنانکه دیدن خود یا بدین او یا بدین
 و امثال اینها و احوط اگر کنونی یا اقوی اینست که جایز نیست هیچیک از اینها خواه باشد
 یا نه شهوت اگر چه در اینها استماع و لذت بردن باشد و اگر مقتضای اینها باشد
 چنانکه نیست اگر چه منعقب شود او را لذت بردن **هفتم** استماع عاصی یعنی افعیل
 منی است بیانی یا بدین مالیدن یا بخیل یا امثال اینها از غیرها بلکه است
 در خروج منی که خارج شود منی بدون استمناء چنانچه بر او مرتب نیست و اگر
 نماید و منی خارج نشود کفاره بر او لازم نیست که هر مصیبتی در وقت و محل
 اخراج او را که کنونی یا اقوی همان لذت بردن است بخیل نمودن و امثال
 اینها که داخل است در تحت احتیاط است اگر چه بخیل در وقت خود باشد و امثال

از کسانی که حلال بود بر او قبل از احوط و در وقت شل و حرم در هر چه که ذکر شد
 در محرم باشد و در محل جایز نیست از برای لذت بردن از شهوت و نگاه کردن
 یا لمس نمودن یا بوسه کردن یا غیر اینها بلکه نیز مکرر است بر وقت خلعت کشیدن
 در احوط شل **دشتم** طیب است یعنی بوی خوش مثل عطر گل و زعفران و سایر عطرها
 بلکه مسک و عطران و عود و کافور و غیر اینها از هر چه که از او در وقت طیب است
 و از او محل طیب استعمال نمایند پس جایز نیست خوردن یا طیب خوشبو کردن یا
 بکار و از آن بر دست یا بر لباس یا بر بدن یا بر بدن یا بر بدن یا بر بدن یا بر بدن
 خوردن و سر کشیدن و مالیدن و باطن کردن آن بر بدن و استعمال آن
 در دو یا اینکه بکار و بر بدن یا خوراک خوردن نداشته باشد و امثال اینها و جایز
 بر محرم استعمال طیب بخور و بوی خوش اگر چه در پیش کردن بوی خوش یا بوی خوش
 بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش
 که استعمال عطر کرده باشد بشرط اینکه الکتاب نکند بدین محرم یا لباس و از آنجا
 عطر و بوی خوش و احوط که بوی خوش است و عطر چقدر در میان صفای و بوی خوش
 بوی خوش و عطرها و اقوی نیز که بوی خوش بوی خوش است اگر اراده کند بوی خوش و بوی خوش
 از او بوی خوش و بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش یا بوی خوش
 باشد ساقط است از وجوب بوی خوش و واجب است بر او و از آنکه از اینها
 از آنکه رسیده باشد بدین یا لباس و قهر او احوط اگر کنونی یا اقوی بر آنست که

از آنکه اینها را بعد از غسل دست یا غیره ملکیه میکند یعنی دیگر که محرم نباشد
که از آنکه اینها را با آنکه در اثر زاری میکنند از این جهت و اشغال آن بخوبی که ملاقات
نکند بدیهه او ببطوریکه عطر بر بدن لباس یا بر بدن محرم و ممکن شود از آنکه اینها
و محتاج باشد بطهاره و آب کفایت میکند مگر یک و تنها احوط اینست که با آنکه
میباشد از آنکه میسکند از این طهارت و مقدم است شستن آن اگر معارضه کند با
نجاست اگر چه نجس در هر دو صورتی قویست و با آنکه نیست بخوبی و در بعضی مسائل آن
از بعضی آفریننده اگر چه بوی خوش داشته باشد و با آنکه نیست با تمام نجاست و
آن از آنکه هر که که صدق طهر میکند بان در عرف اگر چه صاحبی نجس باشد
با آنکه نیست بر بوی که خلوف کعبه و این نموده اند از لباس و خلوف طهری مخصوص
و قویست الحاق نموده غرض خلوف بان از آنکه طهری میکند یعنی نجس میکند
افسان خود را بان حتی غفران استعمال نمودن و نجس کردن و لکن احوط خلوف است
و با آنکه نیست با استعمال نمودن طهری در حالت ضرورت مثل تداوی نمودن و امثال آن
و نیز اگر کفایت نیست بمقدار ضرورت پس اگر ضرورت و ضرورت باشد استعمال
نکند از آن استعمال میکند در آن و همچنین در صورت عکس و فرقی نیست در وقت
طهر بر محرم میان آنکه اینها استعمال نماید یا محلولی که بجز دیگر و اگر خلط
نجس باشد که طهر یا مضمحل نماید و سهل است که با آنکه نیست در ضرورت و استعمال
نموده اند و حرام است بر محرم در صورتیکه وقت احرام شک باشد استعمال نمودن و

شک از احرام بخوبی که اگر او با آنکه باشد بمعاذ ارام بنا بر اجماع مثل استعمال آن بعد از
احرام و احوط اینست که او همان نکند یعنی بر بدن نمالد و عن ریش و
روغن و او در حالت احتیاط اگر چه طهر نباشد باشد و بهتر است که ترک نماید
قبل از احرام اگر چه با آنکه بمعاذ ارام و با آنکه نیست و در حالت ضرورت استعمال
مجهول تداوی نمی باشد احتیاط در وقت است و در حالت احتیاط از برای دیگر که
نخسند باشد بنا بر اجماع مگر چنانچه که معلوم شد در سابق و بعد از این بیان خواهد
شد و احوط شستن آن است اگر چه در وقت آن کم باشد چنانچه احوط و افریضه شستن
آن چیزیست که از آن احتیاط و قیاس شود و اینها سیاحت اگر چه نجس باشد مثل
که بافته شد باشد یا اجزای آن را بیکدیگر چسبانده یا اگر زده باشد و نجس آنها مثل
ملیک که بسیار نمالد و اینهم بدون دوش و اشغال آن و اگر دهیست یکبار را با
مذکور نباشد و محیط باین نباشد لکن ملید باشد یا نجس احوط احتیاط نمودن
از آن اگر چه افریضه و از لباس است بر محرم و اگر قاضی تواند کرد و در وجوب احرام که یکی
لشک و دیگری دو باشد بجزی منسوب می باشد بافته شده پس ملید و امثال آن کفایت
نمیکند در لباس احرام و حرام نیست بر محرم سایر استعمالها محیط غیر از اینست پس با
آنکه بر دامن او و بر سرش نمودن و بعد از آنکه با و نجس بخوبی و چنانچه از بالا لباس
نجس که بر بدن او و صدق نکند اگر چه احوط احتیاط نمودن ایشان و از آنکه
نمودن و تقبل آن در سابق معلوم شد و احوط از اینها احتیاط نمودن از چیزی که

درست نمایند انصاف بجهت بریدن بادفتن اگر در مقام ضرورت باشد که بگویند
اولاً برای ضرورت خدا سبب بدین که مقتضای بعضی از این حکم است از باب سبب
مقتضای و محوط است پس قوت دارد بر جواز بریدن آن زیرا که او سبب است که بگوید
بالکلیت بر جرم بریدن آن مقتضای آنست که مقتضای او آن حکم بودن نفقه را باشد
و مثل است بجهت هیات نفقه بر یکم اگر چه باید بجهت بندگی از این بگریزیم
نیت بندهاست مگر در مقام احتیاج و امری جواز نیست عمل بر شکم اگر چه
حکم نمودن لیس حرام باشد و لکن امر طاعت و نیت جواز امر احتیاج نیست
اگر چه در این راه هم در وقت آن بجهت بریدن و یا نیک کردن اگر چه امری جواز
مثل ملک و هلهای آنکه مذکور شد حکم رد بود و اما از این جواز است برای بریدن
مخیط بنا بر اصرار و مثل است و شش شکل و فرقی نیست در جواز بریدن او و محوط را در
سیان بر این و شش و غیر اینها و از این قطع نمودن بر این که جواز است بر جایی
بر بریدن غلله و آن جاز است که در زیر جایی بر بریدن جبهه بر هر نزد آن
و حرام است بریدن بر شش و تقاضای او با بریدن و حرام نیست تقاضای او
از جبهه درست بکنند بر این شش دست و بر روی کند او را بنشیند و از او ایستد
هست که بر روی بندند و اسعالم کند او را و از غلله عرب را جبهه بر او امر
الحاق نمودن بر قع است بقضا و لکن امری غلله است و جواز است بر بریدن
شماره در وقتیکه ملک داشته باشد و واجب نیست پاره نمودن همان یا بعضی از آن

در

مذکر دارند بعضی بر بریدن آن واجب است بر او بریدن طبعاً نه زیرا که جواز دارد
بعضی بندها داشته باشند و باید جرم نمودن بندهاست جواز امری که بگویند امری است
که بندها دارند و باید که جرم باشد اما از این جواز است جرم بریدن غلله
و در این مذکور شد که جواز است بر بریدن قیاس بر جرم اگر چه از این است که در حاکمیت
اندون قیاس بریدن کند و دستها را بر استیوان داخل کند و بر بریدن حکم
و شش است در حاکمیت اختیار و شش جزی است که بر استیوان و امری و مثل
است بنا بر امری که بگویند امری جرم بر بریدن نه روی پا اگر چه محوط است
بلکه امری نیز احتیاج نمودن نه است از این و معتبر در این است که صدق باشد
چیزی که سائر باشد بر این امر نیست ستم نمودن بعضی یا هر یک از این
مثل بر شش است او در وقت نشستن بر شش یا اطراف لیس با لیس بالذات
یا پا دارد و وقت خواب میزند یا لا بر شش دست و حرام نیست بریدن بعضی از آن
آن بعضی نماید باشد از مقدار که بفعل او میسر باشد نه بر اصرار و حرام نیست شش
حکم و جرم بنا بر اصرار در حاکمیت و کفایت میکند در حصول ضرر بر شش
تغلیب امری بعضی اشخاص در بعضی احوال و قضا بر یکدیگر نیست و واجب نیست
نمودن بالای پای او بریدن ساقها آن تا اینکه بر یکدیگر چندان که بر جرم
مستحب است بلکه امری است و امری از این جرم نمودن است میان پاره نمودن و
ساق و امری از آنست که جواز است بر بریدن اینها با خیال یا نبودن غلله بر شش

بطریق اولیٰ شد حکم و جوب بخوبی بدست نیاید بالی با او اگر چه بچندین بار
بار دوم سر هر یک در پنج سیه بر او زینت بلکه او را قوی اجتناب نمود است
از آن اگر چه بعد از زینت نباشد و زینت نیست و این میان مرد و زن باک نیست که
سر هر دو مقام خردت چنانچه باک نیست که حال نمودن بجز یک سیه نباشد اگر چه
دو و چهره چنانچه مثل سینه و غفران و غیره اجتناب نمودن از آن که در کمال
باشد با او سک و زعفران شکر اگر چه نباشد باشد باک نیست با استعمال
در صورت استهلاک اینها و اگر چه با سینه نگاه نمودن برای زینت و احوط است
نمودن آن اگر چه بقصد زینت نباشد باشد و اگر نگاه نماید سینه باک نیست بعد از او
تلبیس گفتن و باک نیست نگاه نمودن بچهره که سینه بدهد از آن و امثال آن
عزای از احباب که صیقل باشد بلکه باک نیست با سینه نگاه نمودن اگر نگاه کرد
او بخوبی متوجه نمیشد و الله اعلم **فصل** در فسق و فساد و عیوب و عیوب و عیوب
عنه الخصوص بر خداوند عالم و رسول او و ائمه و مدعی و محمل دین و صفات
نمودن و احوط است که داخل است بر فسق و فساد و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
از فسق و فساد و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
نیست در عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
شدن فسق و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
چیزی صدق باشد که هر یک مستطام باشد **فصل** در زینت و عیوب و عیوب

گفتن الا والله و بی و الله و احوط این است که حال حاصل شود بکفایت
و کفایت نمیکند در تحقق حال ختم خوردن بخدا بخیر این لفظ بلکه کفایت میکند
الا بالله در صورتیکه خصوص نباشد اگر چه احوط اجتناب نمودن از آن است
معتبر نیست در احوط و لفظ الا و بی و الله میگوید که عیوب و عیوب و عیوب
گفتن نه عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
نیست در حال در عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
و احوط است گفتن گفتن شخصی بر او در عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
لا مضار یعنی بجا بیاورم او را و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
قسم داشت خوردن بخدا یا دفع نمودن دعوی باطل با او و امثال اینها اگر در
مقام بخدا نباشد باک نیست با آن در حال اضطراب و عیوب و عیوب و عیوب
از عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
و با سینه بجا بیاورم او را و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
گفتن یا الله حق آن اگر چه شخص محرم نباشد و ظاهر است که محض است بچهره
حوالی که نمیکرد بشود در عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
و احوط اجتناب نمودن از آن است و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب
است بچهره دفع ادبش و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب و عیوب

درین مثل فراد و علم و امثال آنها و فرایه عیارت آنکه اگر چه که در جملی باشد
 میباشد و نیز که از آنها را علم میکنند بلکه جائز است که از آنها در شش خلافت
 علم نباشد بلکه جائز است که از آنها در شش و احوط و جائز است که از آنها در شش
 سیرا و جایزه دیگر که جایزیم و منوط بر این باشد که اول یا ثانوی باشد یا اول
 و همچنین است که ناقص باشد و این در حفظ نمودن یکی دیگر و در تلف شدن آنها
 نباشد که هر چه احوط است که نمودن و در وقت اول **و اگر چه** است که در وقت
 نیست یا بر احوط و اصح خواهد بود که از آنها قصد کرده باشد یا چنانکه در اول
 کرده باشد و قصد و با آنکه بیشتر باشد که در وقت عمل نمودن نیست
 یا غیر این که چنانکه است که در وقت عمل نمودن نیست یا در وقت عمل نمودن نیست
 و هر یک از اینها را احتیاج نمودن است که در وقت عمل نمودن نیست یا در وقت عمل نمودن نیست
 شد و هر یک از اینها را احتیاج نمودن است که در وقت عمل نمودن نیست یا در وقت عمل نمودن نیست
 معنا باشد و هر یک از اینها را احتیاج نمودن است که در وقت عمل نمودن نیست یا در وقت عمل نمودن نیست
 موضوع برای این نیست باشد که هر چه قصد کند در وقت اول واجب نیست که در وقت دوم
 که پیش از احوط در وقت دوم و لیکن اظهار نکند آنها را بر شوهر و دیگران **و اگر چه**
 زایل نمودن است و خواه که باشد یا بپا و اگر چه نصف می باشد از زمانه و نیز
 بغیر اینها یا را شنیدن یا تقصیر کردن یا گذشتن یا نور کردن یا غیر اینها
 و با آنکه در وقت دوم و خواه از جهت احوط سیرا باشد یا و غیر اینها

یا غیر اینها و احوط و اقری که تاره دادن است از برای آن و در وقت دوم است آنکه
 از این احوط و سیرا باشد یا از جهت دیگر که رفع شود از ایشان برای نمودن و
 اگر قطع نماید محرم از این خود و عضو بر آن که سواد است باشد که در اول و دوم نیست
 نیست بر محرم از آنکه نمودن سواد بر محرم دیگر و همچنین از شخص محل یا بر احوط
 اگر چه که تاره بر او لازم نیست و با آنکه شش بر این است که در صورتیکه در وقت اول
 سواد بر این است و مثل او شنیدن کردن اگر چه غیر این است که در وقت دوم
 و اگر چه که در وقت دوم سیرا بر این است که در وقت اول شنیدن و از این جهت
 از این جهت که در وقت دوم سیرا بر این است که در وقت اول شنیدن و از این جهت
 از آنکه شده بود احوط که تاره دادن است که در وقت اول واجب نیست **و اگر چه**
 پوشیدن بر دست سر و دست سر و احوط است که در وقت اول شنیدن و از این جهت
 با آنکه که در وقت اول احوط است که در وقت دوم شنیدن و از این جهت
 و مقصد از اینها حق و مجامع بر شنیدن و بیان سایر اقسام سیرا شنیدن که در وقت
 شنیدن و کل مالیدن باشد و اگر چه در طعام بر شنیدن و طبق بر شنیدن باشد یا
 امثال اینها بلکه داخل بر شنیدن است بر باب و امثال او و در وقت دوم و در وقت
 در هر اینها که در شنیدن سیرا بر این است که در وقت اول شنیدن و از این جهت
 اب سیرا بر این است که در شنیدن و امثال او بر شنیدن و از این جهت
 سیرا بر این است که در شنیدن و امثال او بر شنیدن و از این جهت

سپهرها مثل ابله جان است بلای راه رفتن و در سایه محراب فتنه افشان
و یکو محراب باشد مثل او است راه رفتن سواره در سایه کلاه و امثال این و امثال
راه رفتن و منیر خود محراب با درون بایه امثال این هر لحظه و اوقتی هم چنان
بجهت صدق است تظلیل بران و مثل این است سوره پیاپی یا سواره راه رفتن
و نیز چنانچه که حکم و مستقر را که چنانچه باشند مثل عمارت خیمه و امثال
مهر است که اوقتی چنانچه است که هر لحظه احتیاج نمودن است و وقت راه رفتن اگر
مستقر شده باشد بجهت شغل شدن با هر یک از اینها چنانچه امکان ندارد چنانچه
در زیر سایه بعد از آنکه رفتن کجا مانده در وقت خرابی و امثال این و وقت راه
جوان سایه کردن بجهت امثال این بعد از آنکه از آن شده بجهت بعد وقت تردد نمودن
با سوره و حراجه خود و هر لحظه احتیاج است و با این است سایه نمودن بجهت
محرم و اگر محرم رفتی باشد در محراب بازه یا با شخص هر یک از اینها سایه نمودن با آنها
و اینها و شخص صبح چنانچه است فلان هر یک که صدق و سینه سایه نمودن با شخص باقی
سینا و اینها چنانچه محراب بعد از این است سقف او مثل آن که هر لحظه احتیاج است
چون است **سپهر** یک مجامعت نمودن است که در وقت احتیاج بنابر احوال و احوط
و لحقی است با وجود کفن و بدن و سر را خراشیدن بجهت یک با عیون آن
حزن باشد و مثل این است سوال کردن بجهت یکدیگر و بیکدیگر احوط اگر بگویم اوقتی
الحاق شده مطلق خون هر یک از اینها و در نشان دیدن بجهت احوط فتنه و اذیت

بد

بیکدیگر نمودن در حالت اختیار و احوط از این اطمینان نمودن مسکن است و اگر
حراجه ای است که واجب است بجهت یکدیگر و اینها در حالت اختیار کجا مانده که حرا
ضرت باشد چنان ضرورتی که برسد از دست نبرد و داخل این ضرورت چنان
که باعث اذیت باشد اگر خراش او را بخواهی که خون هر یک از اینها را در دست
دستها و دستها مانده و امثال اینها **سپهر** و در ناله کند است اگر چنانچه
نیاید بنابر احوط و اوقتی که در صورتی که مانده او نورش اذیت باشد
در صورتی که در دست بیک کوفتند **سپهر** که رفتن ناخن است اگر چنانچه
ناخن باشد یا بعضی ناخن بمقارش یا بپایان کرد و سوره یکدیگر مانده او اذیت
باشد اگر چنانچه در دست بعضی مانده بعضی دیگر باشد و احوط این است که در دست
در اذیت نمودن و بعضی دیگر که متحمل نشود با و نموده و ماقط میشود بیک
تکلیف و از این باب است اگر موقوف باشد علاج نمودن زخم دست یا پا بر بیدار
ناخن **سپهر** چهارم صلاح می بیند است یعنی اذیت حریص و نیز و امثال اینها
بجهت یکدیگر در عین یکدیگر صلاح نبوده است و در مقام ضرورت نباشد مثل این
یا در دوا امثال اینها بنابر احوط و ظاهر این است که داخل است بصلاح مثل
دیوین و اینها چنانچه که سوره و باقی یکدیگر را باید استعمال میکنند و اوصاف
که صاحب برهان که در دعوا استعمال میکنند و اگر چنانچه در میان
نداشته باشند و بجهت یکدیگر و در صلاح و اگر چه صدق نکند و صلاح نباشد

بلکه هر یک که صلاح را در وقت دخول عرم در قوی خود صحت یا حال و امثال
 اینها بکار آید اگر چه احوالی است که جایز است لشکرا را بر داشتن و نهادن در آن
 جهت احتیاج برنده است نیز از هر آلات و عمل و امثال او علی الخصوص
 آنهاست **چهارم** از هر ماه تمام قطع نمود هر چه نیست که در عرم بر رویه باشد اگر چه
 خاوی باشد و عرم یک بیدار است از هر طرف و به پیدایش او در دانه میوه و این
 منتهی عرم نیست بلکه مساویست در عرم و غیر عرم و نیز عرم است قطع نمود هر چه
 رویه باشد در عرم و لکن خرم و شاخ و عرم باشد کجا مانده که عکس
 این باشد و قوی نیست میان بریده و کندن و امثال اینها چنانچه قوی نیست میان
 برکت و شاخ و میوه میان خشک و تران بنابر احوال و نیز قوی نیست میان آنکه ببرد
 از فاند قابل رویه باشد یا نه و لوط و قوی احتیاج برنده است از بریدن
 قطع و آن کجاست که در عرم برید و شاخ و از آن و ظاهر اینست که بقدر
 او را کجاست و عرم و عرم و کلا میماند و باک نیست کجاست عرم و اینست که
 مانده که از عرم برید چنانچه باک نیست بر کلاه خاوی که هر چه باعث
 یا افتاده و بی فواید آن شده باشد بلکه باک نیست که در خشک یا کجاست
 که رویه باشد و در شاخ و عرم است بعد از آنکه عرم و او قوی نیست میان
 آنکه در رویه باشد و امثال آن از عرم بریدن و از عرم و آن و در خشک
 و اینست که او را برید و لکن بنابر احوال و قوی نیست میان آنکه در خشک

او باشد یا نه و میان آنکه خاوی که نمانده است و آن از کل و خشک و در خشک
 کرده باشند یا نه و میان آنکه بخیر و وسوسه است و او را سکن او باشد یا در خشک
 آنکه خشک کرده باشد عرم را یا در خشک و کاشته باشد در منزل خود و اینست که
 تا آنکه رویه باشد پس چنانچه این جایز است برای قطع نمودن و قوی نیست میان
 آنکه عرم برید یا نه و عرم چنانچه این را خاوی که عرم نیست تا آنکه عرم باشد
 قطع او بلکه ظاهر عرم را قطع نمودن چنانچه عرم که بر رویه خود او در عرم که هر چه در
 خود نباشد بجز عرم است بر عرم قطع نمودن چنانچه عرم که رویه باشد و در خشک
 از سر عرم و نیز باک نیست که در خشک و میوه و عرم که هر چه در خشک
 باشد و باک نیست از خاوی که مانده برید و باک نیست یا سایر اقسام از آن نمودن و
 اما در عرم و عرم و عرم و عرم که در آن است بکشد پس احوال آنکه عرم را چنانچه
 نمودن از آن و احوال آنرا احتیاج برنده است نیز از عرم باک نیست که شانه باشد یا نه
 او را با عرم که در خشک عرم را قطع نماید و اینها و باک نیست که عرم را کند
 عرم فضل آنکه عرم باشد بشرایع و احوال و برای چنانچه عرم و عرم و عرم
 که عرم چنانچه باک نیست بلکه رفیق در عرم عرم بطور مستعار و در حالیکه
 نداشتن باشد تلف نمودن عرم را که عرم را عرم از آن و کجاست که عرم را عرم
 و در اینجا تنهاست حدیث در بیان خبرهای که متعلق است با عرم و اینست
 غسل و او عرم و عرم که در آن و بکافور بکشد و عرم او را عرم عرم را عرم

اگر چه کافر نوزاد در احکام مسلمین تمام باشد و نفقه نداشته باشد و اما یک
واجب است و هر که اراده داخل شدن مکد داشت باشد آنکه اهرام بنید پس از دخول
هرم بنیکه از شکم اهرام عمر باشد یا غیر او اگر چه وطن او یا اقامه او در مکد باشد و لیکن
خارج شده باشد از هم مکد بجهت حاجت یا چیزی دیگر مگر آنکه در غیر باشد و قدری بعد
از ردن مکد داشته باشد و باید و با وجوب است برای او فایده یک نفر از غیر مکد
آنکه خارج شود و اهرام آن خارج نشود و واجب است بر او اهرام دین بجهت دخول مکد
و اگر بوی او نماند پس در این که واجب است بر او اهرام دین در وقت دخول
اگر چه از آن نماند باشد خصوص اهرام یک نفر اگر نماند که نماند باشد و اگر چه در اهرام
اهرام دین است در وقت داخل شدن محرم و اگر نماند پس باید دخول مکد و کند اهرام
لباسه اطاعت نموده او واجب است در این وقت و غایت آنکه اگر کسی اجیر کند یا بدخول
نکند بدهن اهرام اجاره او یا اهرام است و اگر کسی که داخل مکد شود و دخول او مکد شود
بجو یک داخل شود بان خدا می که خارج شده بود از آن در آن ماه سال می که نماند
احرام و لباس و هر چه واجب است که مکد است دخول در محرم او واجب است بر او اهرام
بلکه قوت دارد عدم وجوب اهرام از برای کسی که مکد است دخول در محرم او از این جهت
مکد که اگر چه دخول او بعد از نگاه باشد که آنکه در اهرام خلاف است و غایت اهرام
اهرام دین است و یک داخل مکد شود بجهت چیزی که سال که سال که معتبر است
از بعضی محرمات اهرام سال صلاح پوشیده و طاهر کلاه و بر کلاه است و غایت اهرام

می شود و اهرام که مکد است و مکد است بر غیر آنکه ممکن باشد از آن نام نبردن آن مکد
که اهرام بسته بود بر او آن و مکد است و بعد از این بیان خواهد شد از آن الله و اگر چه
داخل مکد شده باشد در حالیکه محرم باشد و بعد از آن خارج شود از مکد و اگر چه
مکد قبل از آنکه مکد شده باشد از وقت تکلیفین و محل مکد در مکد و آن مکد سبک
حائز است یقین از بر او داخل مکد شدن بدون اهرام و ظاهر نیز جز دخول مکد است
اهرام اگر چه محرم هیچ باشد بلکه قوت دارد جز عدم اهرام اگر دخول او قبل از آنکه مکد
باشد از روز خارج شدن از مکد بدهن آنکه التفات نماید به خلاف و تکلیفین اگر چه
ماه تمام شود که مکد شده باشد از وقت دخول مکد و اگر چه از آن وقت که مکد
احتیاط است آنکه سابقا معلوم شد که اهرام زن مثل اهرام مرد است و هر چه مکد که مکد
شد مثل غیظین شدن و بر او سایر چیز و بر او سایر و امثال اینها پس اگر روزی
شود بقیات واجب بر او اهرام است اگر چه جایز باشد و غایت اهرام واجب است
و اگر زن است نماید اهرام و بیکان آنکه جایز نیست بر او اهرام پس بر مکد و بقیات آنکه
مکد غیر مکد است اهرام از آنجا میسند و اگر چه داخل شده باشد و اگر داخل شده
بهرم بر مکد و بدایه و از آنجا اهرام میسند و اگر طاهر است که مکد دارد داخل
و از آنجا اهرام میسند و اگر طاهر است که مکد دارد از آنجا میسند و بعد از آنکه
و اینجا میسند و اگر مکد نباشد پس در آن اهرام میسند از جای خود اگر چه در مکد باشد
در هر اهرام طواف و او یک است و در هر چه مکد است در سایر مکد است

میشود و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 آن در پنج وقت و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 تا اینکه شکر دهد و در وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 است حکم هر سه که جمع شده باشد با جمیع افراد و طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 در سال حج و در آن سال که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 اینست که طواف کند و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 فاسد کند و اگر در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 عمداً حوطه بپوشد و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 با وجوب ایات با ضلالت و اگر در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 اگر چه در سال سینه باشد و اگر در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 آنرا اگر چه بعد از آن تمام مسافت تمام شد و وقت باشد و طواف عاده نمود و هیچ
 با طواف تکلیفی نباشد و اگر معتد به باشد و طواف نمود و یا شکر داشت باشد
 میکند آن خود و سوار است و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 موافق نموده باشد و از آن بعد از آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 عدم وجوب طواف در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 اگر موافق نماید بعد از آن که در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 هر که اگر در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند

قبل از آنکه ایات نماید با ضلالت و اگر چه طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 و اگر شکر کند و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 یک طواف را بخورد و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 و یک طواف را بخورد و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 تا آنکه بعد از آن و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 بعد از آن و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 برای ایات طواف معتد به باشد و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 تا یک ربع و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 اگر در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 معذور و هر چه در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 در حال آنکه معتد به باشد و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 دارد کفایت نمودن فعل دیگری از آنکه هر چه در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 مختار است در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 حرج باشد و اما تا حین نمودن تا بعد از آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 تا آنکه وقت شک شود و واجب بر مقتضای آنکه تا حین طواف و سعی حج را
 تا آنکه وقت کند و در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند
 طواف و سعی جانبین است و اگر در آن وقت که طواف کند و بعد از آن طواف کند و بعد از آن طواف کند

و نهی که عاقلان از جنت خود و کسی که خاسته باشد از دعام در میان علیها
و مانند اینها اضا حیات عند کفایتها بدینچه در پیش گرفته بود اگر ظاهر شود
خلاف آنچه همیشه بود و هر طایفه بعد از آنکه تلبیه است بر او و همچنین جائز است
مردن طواف نماز پنج رکعت و در وقت شهادت پس از آنکه گفته و جایز نیست تقدیم
طواف نماز بر این متع و غیر آن در حالت اختیار و جائز است در حالت اضطرار
و در وقت حقیق اگر چه در وقت ترک احتیاط نیز اگر چه بنای آن بر آن باشد
و اگر معتمد کند او را از روی سهو بلکه از روی جهل گناهت می توان نمود و اگر چه طواف
احادیث کریم و اگر از روی علم و عمل باشد کفایت می تواند نمود با و و با آنکه
مقرر و قارن مقدم کردن طواف حج و سعی از در حالت اختیار بنا بر آن طواف
خلاف آنست و طواف نماز واجب در هر اقام حج و در هر سفره نیز بنا بر احتیاج
بنی تمتع اگر چه طوافها از وقت طواف است و در آن نیز بر هر کس که طوافها را بنا
که حرام است در آن بعد از آنکه اگر طواف نکرده باشد و طواف مستحب است بر هر کس
حکم طواف در میان ستمداران است که در آن از برای خروج و بار خیزند
و در آن در هر نماز یکبار داخل شود و اگر نکرده باشد در وقت دخول پس بنا بر احتیاج
مسئله است پنج بار از جای می بیند یا از جای که در آنجا است و در وقت دخول
در نماز که چهار بار از برای نماز در وقت دخول و در هر یک از اینها
ذکر کند در یک از این سرچاه و یک از برای نماز مسجد و در هر یک از اینها

که در وقت نماز یکبار از برای نماز باشد و طواف بنویسد که در وقت کاف و در وقت استسکا
معروف و باید با کسی که وفای و قیاس باشد و خروج او از نماز و طواف بنویسد که با
با خود و قصر و غیر آن که در نماز با این یکبار است و طواف بنویسد که از آخر وقت
دخول حرم و یکبار مسجد و در وقت بیاید و اگر نکرده باشد از برای نماز که در وقت
بغیر از اینها یکبار که در نماز با این یکبار است و طواف بنویسد که از برای نماز که در وقت
در وقت مسجد واقع شده است بعد از آنکه در وقت مسجد و باید در وقت مسجد
که الان هست در هر یک از اینها یکبار که در وقت مسجد و باید در وقت مسجد
رسول الله و غیر آنکه در وقت مسجد و باید در وقت مسجد
السلام علیک ایها الخیر و خیر و کمال السلام علیک ایها رسول الله و سلمه السلام
خلیل الرحمن السلام علیک ایها الخیر و خیر و کمال السلام علیک ایها رسول الله و سلمه السلام
اللهم صل علی محمد و آل محمد و آل محمد و صل علیک و علیک و علیک و علیک و علیک و علیک
و آل برهم و آل محمد و آل محمد و صل علیک و علیک و علیک و علیک و علیک و علیک
و علی انبیاءک و علی رسلک و سلام علیهم و سلام علی المرسلین و علی
لله رب العالمین اللهم افقح لابی ابی جنتک و اسفغ لعی فی طاعتک
و رضائک و احفظنی بحفظ الایمان ابدی اما ابقتنی جل شانه
و جهلک الحمد لله الذی جعلنی من وفد و زوار و جعلنی بمن یسیر
مشاهده و جعلنی من نیاجیه اللهم انی عبدک و زائرک و منک

وعلی کل مائه من لسانه و زاده و انک خیر ما و اکرم من و زاده و اسالک
یا الله یا رحمن و یا باریک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک و یا باریک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و یا احد
احد صمد یا حیا یا کریم اسالک ان تجعل تحقیق ایا من رزاق
ایاک اول شیخ ان تعطین فکاک رقی من النار من یکن
اللهم فک رقی من النار من ربه و یکن و او سع من رزقک
الحلال الطیب و ادر اعنی شریا طیب الحی و الا من و شریقه
العرب و العجم من داخل شو و دستها و بلبلدن و روکن بخانه
خدا و یکو اللهم انی اسالک فی مقای هذا فی اول مناسک القبول
توبتی و ان تجاوز من خطیبتی و تقطع منی و زدی الحمد لله
الذی بلغنی بمنه الحرام اللهم انی استهدان هذا منک الحرام اللهم
جعلته سائبه للناس و امناء و بارکاه و هدی للعالمین اللهم فی
عبدک و المذنب لک و البیت سبک خبت الطیب حرمک و اؤم
طاعتک لا مرک و اضایف قدرک اسالک سالک الفیقل لک الخ
لعقوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمتک و استعمل بطاعتک و
مرضاتک من بایستد نرزد حرج و حالیکه و یزید با و جمل
کند خداوند عالم را بجزی که اهل است از برای ان وصلون فرستد

بر رسول و لایق و سوال نماید از خلق و خدا که قبول فرماید علی او و از برای
دستها خود را بدعای پس بعد از ان من بعد از ان سود را و این احوط است و السلام
کند یعنی من نماید و با جمیع بدنه و بجز هر یک حاصل شود و با و ترک و تعظیم
و دسته مثل در یکیدن و اسالی و واکر از معنی باشد از برای او یا دستها
نماید بعضی بدنه که چه دست راست باشد پس من بدو واکر دست راست او
مقطع باشد اسلام کند بموضع قطع و اگر از من قطع شده باشد اسلام میکند
بدست چپ و یکدیگر دست نداشته باشد یا ممکن نشود برای او اسلام بخورند
و غیر دست شاره و سینه و بدنی او و دانوقت یکدیگر است و از برای او و میثاق
تعاهدت که تشهد علی بالمواقف اللهم تصدیق تکاملک و خطیبتک
استهدان لا اله الا الله وحدک لا شریک لک و ان محمد عبده و رسول الله و الاممه
من خدیته من بعد اسماء امه انی من اسجد فی ارضه و شهدته علی عباد
سبک الله علیه و علیهم است با الله و کفرش بالحبیب و الطاهر و العزیز
و صبا و الشیطان و عباده کل من بدعی من دون الله اللهم فی سبک
الیک بدعی و فیما عندک عظمت رقیه فاقبل سبحتی و اغفر لی و ارحم لی
انی اعود بک من الکفر و من الخی فی الدنیا و الاخره الحمد لله الذی
هدانا لهذا و کانا لهدی لولا ان هدانا الله سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر خلقه و اکبر من ما خلقه و احد لا اله الا الله وحدک لا شریک

هر شوم طواف بلکه چنانکه طواف در حالت اختیار بود و با
 کف مثل چارپایان بنا بر اجماع و در وقت نیابت طواف واجب و مندوب و اگر نماز
 باشد از طواف بخود نکند و اگر طواف برای او طواف افسوس نمودن اگر چه
 اقوی چنان طواف نمودن محال است سابقا چنانچه اقوی آنست که چنانکه طواف
 نمودن در حالت اختیار نیز اینها از حدیثیست که در اسم راه رفتن واجب و نه ایستادن
 است که در سجده و ایستادن و متعزیزتر گویند در شوط هفت و در سجده
 خود را یک است و در سجده و ایستادن یک و در سجده و ایستادن یک و در سجده
 خود و سجده و ایستادن یک و در سجده و ایستادن یک و در سجده و ایستادن یک
 عبدك وهذا مكان العائد نالت من النار اللهم من قبلك الروح والريح والحي
 اللهم ان علي صيف فضا علف واغفر لي ما اظلمت عليه مني و خفي علي خلقت
 و تخبرني من النار من اخيا كره عافا كثر خيالي و اكثر كره بكد زوار سجاد عدا
 با نياتا تا انك برسد بر كن طواف است که در سجده کند بلکه طواف در سجده
 در صورتیکه بر سر سجده باشد اگر چه قائل شده بحدیث جوع خلا از وقت نیست
 اگر چه در سجده در وقت بر کتب بطواف فصل کند از طواف و نه از سجده
 اسلام هم از کتب مخصوص اگر چه در میان روایات کثرت است که در سجده بر سر سجده
 و کفایت میکند و در سجده بر سر سجده بر سر سجده بر سر سجده بر سر سجده
 چنانکه در سجده بر سر سجده بر سر سجده بر سر سجده بر سر سجده بر سر سجده

نزدیک باشد بهیت ما را سجد در یک وقت است احتیاط که طواف کند و سجد
 مرتبه بعد در روزهای سال که هر طواف هفت شوط باشد پس هر شوط هفت
 دو هزار و پانصد و بیست شوط میشود اگر چه ممکن نباشد ازین بزرگتر باشد
 و چهار شوط نماید که عبارت باشد از پنجاه و دو طواف که هر یک هفت شوط
 و هر طواف از برای یک هفته است که هر شوط مقابل یک روز میشود و بعد از ایام شش
 اگر قدر شود در این هر طواف یکصد مقدار است که در طواف و مثل نماز است
 که بخوار است در دنیا و نمودن و کم نمودن آن و مکروه است عروفت در دنیا
 آن سکندر که در دنیا و قرآن بلکه سر او را شایسته نمودن از غرض در دنیا
 و خنده نمودن و خندان کینه و در هر دره کردن و بکشتن با دین نمودن و
 فعل عکس کردن و حبس بول و فاعل نمودن و غیر اینها از جمله ای که مکروه است
 در نماز و مکروه است نیز طواف نمودن در بطلان و آن کل هیت و در آن که در
 سابق میبینید و غیر ترک نشدن او است و در کعبه بلکه ترک نشدن او است
 در هر حال زیرا که آن از دین هود است و کلام در وقتی است که پیش از حرام
 نباشد چه حرام و اگر حرام نباشد پس حرام است پس بدین بر طواف در سجده
 و در بیان واجبات طواف خواندن واجب شوط با جوع یا کیفیت آن باشد
 آن چهارده است اول طواف در سجده و اگر چه در طواف یک سجده باشد
 از غرض و در هر پنج منسوب و تیمم و اینجا تا ایم مقام غسل و وضو است و کفایت

میکنند طهاره اضطرار بر آن کس که واجب می باشد مثل این است حاضر یا کسی
که سراسر الوید داشته باشد و اما اینها اگر چه ناخوشه زهر داشته باشد بجز آنکه ممکن
باشد از نجس بطلها رفت و از آن نجاست و بنا گذشتن و طواف از جای که قطع
باشد مثل غازی و شایسته در آنکه طواف اولیست و نماز در آن حکم با آن ممکن
نشود از آنکه در کثرت طواف میکند و یکی از او بلکه طواف یک مرتبه است در صورتی
نیز که اگر در آن طواف و بجز طواف او در جای که بجز در آن عاده می کند
از آن بعد از وضو و دو طواف می خواند و عاده ندارد و عکس از برای نماز طواف می کند
آنکه اگر کسی طواف در طهارت در طواف می کند و بجز هر چه در آن طواف
بلای مستحق گردانست در آن بلکه احوط است و اگر کسی که در آن طواف و در طهارت
و بدانند محدث بودن را پیش از طواف یا بنا بر آن حالت سابق خود را عاده می کنند
از آن انقضائ می کنند بنا بر آنکه باین نماز طواف را پیش از طواف و نیز از طواف
می کنند اگر شک کنند و بعد از آن قانع شدن از طواف حتی در صورتی که بدانند
بپایان وضو طهارت و صحت را و ندانند سبقت یکبار از دیگری که طواف در
اضطرار عاده نمودند و اگر محدث نما بعد از آن طواف در حالیکه گذشت
باشد نصف طواف قطع میکند او وضو میباید و تمام میکند از جای که قطع
کرده بود و اگر از نصف نگذاشته باشد عاده میکند و اولی و بجز طهارت است
از جهت آنکه در آن لباس یا بر اصرار طواف اگر نکونیم احوالی است که معصومیت در

طواف نجاست چیزی که تمام میشود نماز و او نماز و نیز یک کس از دو هم باشد
ظاهر اینست که معصومیت در جرح و قروح و مثل او است یک کس جاهل باشد باین
بودن یا ندانند یا بعد از فراغ بلکه مثل او است نیز یک کس فراموش کرده باشد باین
اگر چه احوط عاده نمودن در صورتی که او را نشانی طواف بجهت نجاست
انسانه بینداید و او تمام میکند طواف را و اگر محتاج باشد از آن نجاست بفاصله
دارد و نشانی طواف بجز یک کس به هم خود طواف بسبب او احوط در وضو
اگر نکونیم احوالی مراعات نمودن گذشتن از نصف و گذشتن از او است و در
اول آنکه نجاست میکند و بنا بر آنکه در طواف از جای که قطع نموده بود و در
دوم عاده میکند و در آنجا که احوط در طواف مباح بودن لباس است
که پوشیده است و در طواف اگر نکونیم که این احوط بلکه اگر طواف کند
در جامه معصوب یا حیوان معصوب که سوار شده باشد و یا صحیح نیست
طواف او فضلا از آنکه معصیت نموده باشد بجهت نجاست که در تمام ستر
عورت نمودن بطریق ستر و نماز بر روی و در آنجا که احوط بلکه ستر او را
قطع نمودن با آنکه جایز نیست طواف از برای عریان بجز ختنه نمودن و در صورتی
و بر طواف نیز بنا بر احوط اگر نکونیم احوالی بلکه بختی مشکل باین و معصومیت
ختنه نمودن در زن و اما کسی که ممکن نباشد از ختنه نمودن پس باید که بجهت
لباس آنکس و احوط این است که بجا آورد و بجز اینها آنکه اگر چه خواهد نمود بجز

در سال ممکن و احوط ازین ناسب که فتنه است غیر شمس نیست و آن در زمان
 عبارت است از داعی و معتبر نیست در آن زیاده از تعیین نمودن عمل بخوبی
 شناخته در احوال و سایر عبادات که چه بهتر از برای آن در عزم متعین در وقت
 انداده نمودن احتیاط بیال که موافق احتیاط است بگوید مثلاً طواف میکنم
 بیش از هفت شوط برای عزم متعین بجای اسلام واجب بر غیر از اسلام است
مفسر شمس است از آن طواف اگر از سجده و ختم نمودن است در احوال
 این است که واجب نیست شمس اول و آخر را کرده بعد از آنکه حاصل شود از آنها
 از حج اگر چه بدون قصد باشد پس اگر بنا کند پیش از حج را سجده یا بعد از آن
 اعتبار نمیکند بانه شرط یک واقع شده است تا آنکه برسد به سجده یا سجده
 میکند اول طواف را از آن در حالیکه تجدید نموده باشد نیست را و دست
 برداشته باشد از آنچه واقع شده بود در پیش و احوط بلکه احوط این است که پیش
 کند نیست را بر اجرای طواف و بعد از آنست که صدق نماید در عرفانیکه است
 نمود از حج و ختم نمود در آن در حالیکه قرار داده باشد از آن در طواف هر چند
 مثل سایر احوال و در حال طواف بلکه احوط آنکه بنویسم احوط اعتبار مقابل
 با حج است در احوط شمس اول شوط در امتداد طواف و فتنه نیست میان شوط
 اول و سایر شوطها پس سزاوارست در اینوقت فتنه گذاشتن با تمکین آنکه
 طواف را ادا نموده بود اگر چه ظاهر اینست که باک نیست بر آن نمودن آن

مقدمه و از آنجا معلوم شد که اگر پیش نهاد از حج را در اول نیست و یکبار در آن
 در احوط است که احتیاطاً در وقت طواف او را که باین نحو حاصل شود
 طواف نمودن بجز احوط از آن این است که بخاندی کند اول و آخر را با اول
 از مقام بدین خود بخوبی بگوید و در یک جمع بدین اوج جمع حج اگر این فعل منافی
 تقیید نباشد و بنویسند **نهی** قرار دادند خانه که عبارت بر طرفین
 صدق نماید بود آن در طواف بجز بر عیب یکدیگر میل جزئی بر طرف نیست
 بخوبی که منافی نباشد بصدق مذکور و اگر در بعد از آنکه از احوط است یا
 پیش روی است سر از روی عمد یا سهو و حج نیست طواف و اگر چه یک کلام باشد
 آن باشد از هر هک منافیست با صدق نبود و سزاوارست حد کند
 در وقت رسیدن بدو و حج بر یکتا از آنها سبب و در آن اندر حج و کتفا
 در حالیکه ملاخط نماید قرار دادن خانه را در طرف چپ یکبار و راست
 مراعات نمودن اینرا و قیله تمام شود شخصی با او در حال طواف پس بر کتفا
 او را از اجرای خود یا اسالی این **هم** داخل بود در حج است در طواف
 پس اگر طواف کند در میان خانه و حج هیچ نیست شمس است آنکه مقدار آن نماید
 او را از جهت که محالست نموده است و احوط اعاده آن شوط است و احوط
 از آن اعاده نمودن طواف از سر به اتمام نمودن طواف اول اگر چه از جهت
 گذشتن باشد در وقت محالست **نهی** آنکه طواف کند باید خارج شود از آنجا

و از هر چه یک صد کند طواف نمودن با نیت اگر راه در میان باشد و در
 مکعب یا در دیوار هر گاه نیت کند برای او و شاد و روان قدری از دیوار خانه
 که برین افتاده است در وقت نیت خواند بگوید که طواف است که صد کند و نیت
 بدست وقت طواف بر این باشد و اگر چه اقل است بر هر صد طواف
 بر او اگر چه پنج مذهب باشد و او باشد از خانه فضل از آنکه صد کند و او را در هر بار
 شاد و روان و لکن سزاوارتر است نمودن احتیاط است بکبریا نیت که نیت
 انگشتان پای خود را با سحر چرخا در روان و نیت شود و روان است
 بلکه فاصله بگذارد میان خود و شاد و روان معبد را چنانکه نیت نیت با آنکه
 فاصله باشد میان او و شاد و روان معبد و نیت شاد و روان از هر دو ^{در وقت}
 آنکه طواف در میان خواند و نیت باشد که او را تمام میامند و حالیکه نیت
 نماید میان این دو تا او در هر طواف خانه نیت از هر چه بر محبوب جواز خانه
 اگر چه چنان نیت راه رفتن در میان زیرا که واجب است داخل نمودن او بر طواف
 چنانچه گذشت و مراد طواف نمودن و نیت از هر چه بر نیت نیت نیت تمام
 محل و چنانچه نیت از طواف در خانه طواف نمودن است در محل نیت و اگر چه
 خرابی و در خانه کعبه الحیا نه باشد و چنان نیت طواف نمودن در خارج از آن
 مری و دیگر از برای نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 میگوید چنانچه اسطرار اگر چه نیت تمام باشد چنان نیت طواف و نیت نیت نیت

و یا

و از هر چه یک صد کند طواف نمودن با نیت اگر راه در میان باشد و در
 مکعب یا در دیوار هر گاه نیت کند برای او و شاد و روان قدری از دیوار خانه
 که برین افتاده است در وقت نیت خواند بگوید که طواف است که صد کند و نیت
 بدست وقت طواف بر این باشد و اگر چه اقل است بر هر صد طواف
 بر او اگر چه پنج مذهب باشد و او باشد از خانه فضل از آنکه صد کند و او را در هر بار
 شاد و روان و لکن سزاوارتر است نمودن احتیاط است بکبریا نیت که نیت
 انگشتان پای خود را با سحر چرخا در روان و نیت شود و روان است
 بلکه فاصله بگذارد میان خود و شاد و روان معبد را چنانکه نیت نیت با آنکه
 فاصله باشد میان او و شاد و روان معبد و نیت شاد و روان از هر دو ^{در وقت}
 آنکه طواف در میان خواند و نیت باشد که او را تمام میامند و حالیکه نیت
 نماید میان این دو تا او در هر طواف خانه نیت از هر چه بر محبوب جواز خانه
 اگر چه چنان نیت راه رفتن در میان زیرا که واجب است داخل نمودن او بر طواف
 چنانچه گذشت و مراد طواف نمودن و نیت از هر چه بر نیت نیت نیت نیت تمام
 محل و چنانچه نیت از طواف در خانه طواف نمودن است در محل نیت و اگر چه
 خرابی و در خانه کعبه الحیا نه باشد و چنان نیت طواف نمودن در خارج از آن
 مری و دیگر از برای نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 میگوید چنانچه اسطرار اگر چه نیت تمام باشد چنان نیت طواف و نیت نیت نیت نیت

ان شخصیکه قطع نموده باشد از برای حاجت اگر چه استلاف بدین باشد یا برای عافیت
 و نیکوترین باشد یا از خوف دشمن و قتلان یا برای کفایت نماز و اجماع و طواف
 یا برای نماز پت یا برای نفوذ علی السبیل حدیث یا حیض یا حصر و غیره و اگر قطع کند
 عمد اندازد برای حاجت پس نفی بطلان اوست و اگر عمد نکند استثناء از برای قطع
 در صورت تمام شدن چهار نوبه و بعد از آن اعاده نمودن است و مثل این اگر قطع
 طواف را به داخل شدن عجمی در کعبه و ظاهر باشد که در محل بنا الکفاست یعنی نفی
 نمودن طواف از آنکه اگر چه بهر برای او و اگر چه خلاصی است یعنی در محل اعاده
 بکنند طواف بنا کنند و از برای قطع و اگر شک کنند موضع قطع بنا کنند و طواف
 کفایتین دارد و بان و اگر طواف کنونی تمام بود و بعد از قطع نمودن طواف حاجت
 تمام باشد بعد از بطلان طواف صحیح اگر چه در اعراض عدم است چنانچه اگر چه
 نمودن نیست است اگر چه نفی الکفاست یعنی در وقت بعد از آنکه تمام طواف و اگر مستحب
 شود بر هر برای آنکه تمام شود وقت طواف میدهد و در صورت امکان و
 اینست که با تأیید وقت طواف دادن در زمین باشد تا آنکه در وقت او زمین باشد
 و اگر طواف ندارد ممکن نیست بجهت پوشیدن یا ناخوشی زخم یا آسایش دیگری طواف کند
 از روی آنکه طواف را فراموش کرده باشد و بخاطر نیاوردن آنکه برسد داخل شود
 و ممکن نشود بر او هر چه بکند اگر چه بجهت شفق باشد پس بدریکه برای وقت تأیید
 در این وقت و اگر طواف کنونی تمام شد اشتباه کند که در وقت است و طواف نمود

از غیر بعضی در طواف دادن با چنانچه احوط جمع بودن است در طواف
علافاً نباید و منوط به اینست که یکبار باشد از پشت و صورتی که ممکن باشد منوط
از نماز گذاردن اگر چه احوطی و وجوبی ندارد است بر خود او در این صورت اگر شروع
نماید پس بخود و در ایشان است (ب) طواف در نقصان طواف را بر میگردد و تمام
سکینه طواف اگر از طواف چهار شوط باشد یا در سه بعد از آن بر میگردد و منوط
و تمام سیکند از آنجا که قطع نموده نبوده خواه از نصف گذشته باشد یا نه و اگر
چهار شوط از طواف نگذرد باشد عاده سنیاید و از اول بر میگردد و بعضی با عاده
است این و اگر شک نماید در عدد شوطهای طواف واجب یا در صحرا یا در النقات
باید شک بعد از اعتقاد تمامیت و پشت بر داشتن از طواف بلکه نیز از النقات
و حتی که مستقر شده باشد اعتقاد تمامیت آن اگر چه بر گشته باشد از نخل طواف
النقات سیکند اگر شک در زیاد یا بدیل شک میان هشت و نشت یا نیکه
در نخل از سه و باشد و اگر شک بر آن رسید بر کف باشد عاده سیکند طواف را
چنانچه عاده میکند و در غیر اینصورت از وضو بغيضان مثل شک میان سه و چهار اگر
چه داخل شود در شک زیاد از هشت یا نشت شک میان شش و هشت
اگر چه احوط اما هر مورد شک بعد از بنا گذاشتن باطل و بعد از آن عاده نموده
و اگر شک در طواف صحیح یا پس از طواف اگر بگویم احوط بنا گذاشتن است یا نه
است اعتقاد بر کون کردن یا بر کف بر عدد و شوطهای طواف در وضو و حصول

دو عمر باطل میشود و حج ترک نمودن از روی عمد چنانچه شنیدی و طواف
و اگر ترک نماید از اینها واجب که بجای آورد تا اگر چه بعد از خروج نماز
ذی الحجه باشد پس اگر در وقت شغله باشد آن ترک بر میگردد و بان جهت حج آوردن
سعی و اگر مستعد باشد بر کشتن یا اینکه شغفت داشته باشد تا بکشد
برای سعی نمودن و محل میشود کسی که اخلاص کرده باشد سعی تا اینکه بجای آورد
سعی را غماز یا یا زانیه بگوید که ظاهر لزوم کفاره است اگر بخاطر آورد
و بعد از آن مواظب نماید بر آن و جاهل مثل عبادت بنابر آخری در آن
نیز در سجده است **سجده ششم** در بیان سجده است که در استایان
و پیش از آن و بعد از آن سجده است بعد از فارغ شدن از قنای و غیره
و از آن که در آن بر فتنه صفا بگوید حج الاسلام و اسلام آن و اگر
متکبر نباشد از آن پس اشاره میکند بسوی آن و آن یکیدن خود را
چاه نرزم بگوید یا و دلو و سحابت آنکه بخورد و از آن است بر یزد
و بیت و شکم خود و بگوید در دعا التبرک و یقیده باشد اللهم اجعل علی قنای
و رزقا و اسعاف و شفاء من کل قهر و یا یکیدن او را بگوید یا یکیدن
مقابل حج است بلکه بهتر است سلام نمودن حج است قبل از خود و آن بعد از آن
در وقت رفتن نصفه بلکه سجده است آمدن بجای نرزم و نگاه کردن بان
و آن یکیدن آن که بدلو نرزم و خوردن آن و بخن و بعضی بدان اگر راه

سعی داشته باشد و سجده است هر وقت شد از روی که مقابل حج است
تا آرام و وقت نماز آنکه تمام نماید و ای و با لافتن بگوید صفا بخند نماید
باشد خاف که بعد از آن که مانع نباشد پس بدینیکه نگاه با و نیز سجده است
این مؤکد است در حق مرد ها و سجده است نیز استقبال از خود و آن حج است
و سجده است خدا و شاکستن با و ذکر نمودن نعمتها و بلائها و در حق بچه ها بر او
کرده است هر چند که مستوانه مخصوصا دعا ها که کرده و از شده از آمدن هدیه
و بگوید هفت مرتبه لا اله الا الله و بگوید سر بر لا اله الا الله
و حده الا شهادت له لا اله الا الله یحیی ویت و هو علی کل شیء قدیر
پس صلوات فرستد بر سید عالم و بگوید سر بر سر الله که الحمد لله علی ما هدانا
و الحمد لله علی ما ابان لنا و الحمد لله العیون و الحمد لله العیون و الحمد لله العیون
الدائم و بگوید سر بر سر شهدان لا اله الا الله و حده الا شهادت له و شهد
الله محمد و عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و یومر که لا شکر
و سر بر سر اللهم فی سائر اللغات العفو و العافیه و البقیه فی الدنیا و الاخره
و سر بر سر اللهم استغفر الدنیا و اخره و فی الاخره حشره و قنای الدنیا و اخره
سر بر سر الله که بگوید و صلوات فرستد لا اله الا الله و صلوات فرستد الحمد لله و صلوات فرستد
الله و بگوید لا اله الا الله و حده و آخره و حده و صلوات فرستد الحمد لله
فله الملك و الحمد و حده و حده اللهم بارک فی الموت و فیما بعد الموت اللهم

مطلقا اگر از این است که اگر چه جرات است که در این اشراحت نیز معتبر نیست
در سعی ظاهر است و در حدیث اگر چه فضل است بلکه مکرره است از آن حایر بلکه
و ضوابطی باشد بلکه بهتر از آن است و در این اشراحت نیز معتبر نیست و در این
و اجابت سعی است و این هم از آن است که در معادله باشد و این سعی و
باشد بقصد و تعیین سعی و قریب به سعی خدا و این است که شامل باشد بقصد
اینها بنیت و بعد از وجوب با استصحاب چنانچه در این اشراحت نیز معتبر نیست
اگر چه اوقی و در این است که بنیت عبارت از فعلی است که در سعی یکبار
صفا و روزه یا این نحو که در هر روز یکبار بصفا تا آنکه تمام نموده است
برای غیر متعین سعی است و واجب بر هر کس است که با استقامت بنیت
باشد تا از سعی در مال و انقال سعی و اگر چه اکتفا به این است که اکتفا
برای او و در این است که بقصد تمام عمل سابق و این حدیث است که **سعی** است
سعی است از صفا و یکبار چنانچه باشد یا در این حدیث و این حدیث و این حدیث
باشد از آن و در وقت برکتش و چنانچه باشد از این حدیث و این حدیث
از این حدیث آمده بود و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
اینکه و از این است که سعی و در میان صفا و روزه و این سعی اگر چه خط مستقیم
باشد و لکن از این است که در این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
بلکه چنانچه معتبر است سعی اگر چه اوقی و واجب بر هر کس است که در این حدیث و این حدیث

بلی

بطریق نمودن ساختن در میان صفا و روزه یعنی یکبار و در وقت یکبار و
طریق نمودن ساختن در میان صفا و روزه یعنی یکبار و در وقت یکبار و
بره و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
انگشتها و واجب بنیت بالا رفتن بره و این حدیث و این حدیث
قصد میکند سعی نمودن از این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
است که و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
و کفایت میکند از این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
باشد **چهارم** سعی است و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
مره بصفا و سوط و یکبار چنانچه باشد و این حدیث و این حدیث و این حدیث
چهار مرتبه رفتن از صفا و روزه و در این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
رفتن از طریق معهود پس اگر از دعای شود و در سجده و این حدیث و این حدیث
پرو و در کفایت میکند در سعی بلکه در این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
و واجب در سعی است و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
سعی که بنیت باز که در راه و در این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
رو بر این طریق راست و چپ بر گرداند و اگر در این حدیث و این حدیث و این حدیث
سعی و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث
اینکه سعی باشد پس اگر در این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث و این حدیث

حالیکه در حد اکثر دانه باشد و غلات اول و بعد از آن بر کمر و لبی نمودن
 نمیکند و چنانچه می آید و اگر کثیر باشد و یا در نماید یا بیشتر بخورند ساین ناکند از سر هفت
 و انداختن و باید با کمالی زیاده باشد است تا حاصل شود و لیکن سعی مستحق است
 این سعی از مزه شده است و حاصل شده است هفت نمودن از صفا و انچه از حوطه
 نمودن اول است و اگر نایکتر از یک طوطا باشد اعتبار نکند بآن و هر یک که بداند
 عدد اشواط را و شش کند در آنکه است از صفا شده است از مزه قبل از تقا
 نمودن بحال خرد بر کمر شش و در دو باشد و در چهار باشد و در شش و در صفا
 با سق و بر شده باشد نصف صفا است سعی او به جهت و انق است از نمودن اول از صفا
 تمام میکند و از آن هفت و حیز و اول از شش و اگر در مزه باشد یا سق و
 باشد بآن و شش و در دو باشد یا در چهار باشد شش عاده میکند سعی او به جهت
 بودن است از مزه که در شش است در حالت خرد و بر شش است از کمر و
 که این شوط اول است یا سق و یا هفتم در حالتیکه از صفا باشد یا کمر و
 بطریق سابق و در مزه باشد به جهت سعی او و شش کردن در عدد سعی شش
 شش است در عدد شش است از شش است یک شش بعد از تقا و شش از سعی و حاکم
 شش او و زیاده از هفت باشد چنانکه متناهی باشد با شش نمودن از صفا مثل
 نمودن میان هفت و مزه بر شش و یک و در مزه باشد و عاده میکند سعی او اگر شش
 در شش او باشد و اگر ناقص کند سعی او سهوا اتمام نماید و زوینت در میان

۱۰

یک شوط و کمر از آن و میان آنکه نذر کمر و شش زوینت طوطا باشد یا سق و شش
 او به جهت عدم و حیز و اول است و سعی میان آنکه تجاوز از نصف نمودن باشد
 شش بر صفا اگر چه از حوطه است نمودن صورت آخر را شش طوطا و اگر بداند
 و بداند مقدار او را عاده نماید سعی او اگر کمر نذر نماید و در سعی
 محل شش و شش نمودن با زدن و بعد از آن خاطر او در نقصان سعی او است
 بر او اتمام نمودن سعی و اول است شش بر او یک شوط و این است اگر نادر گرفته
 محل شش باشد بلکه از حوطه جمع نمودن است میان کمر و مزه و اگر واقع شده باشد
 این عمل در شش که طوطا شش و از آن واجب باشد شش جمع با عزم مزه و اگر
 و شش نماز و اجد و او در شش سعی بلد جاز است برای او قطع نمودن سعی و
 هر شوط که باشد پس بعد از نماز بنا میکند و از جایی که قطع مزه بر شوط را و
 مثل این است قطع نمودن برای صاحب مزه و دیگری فضل از شش قطع نماید به جهت
 نماز طوطا و از حوطه شش نمودن تجاوز از نصف و عدم تجاوز از شش که قطع
 برای صاحب مزه و شش است باشد چنانچه از حوطه شش نمودن موانع است و سعی و شش
 محل قطع او چنانچه سعی و حیز موانع است در آن بلکه به حوطه قطع نمودن
 است برای صاحب مزه چنانکه بماند تا آخر کردن از فضل از شش قطع او بدون صاحب
 و اگر شش در سابق که جاز است شش نمودن شش از آن برای شش بلکه برای غیر آن
 نیز جاز نیست تقدیم نمودن سعی طوطا در حالت اختیار مزه و مزه و حیز

جابریست تقدیم نمودن طواف نابر سعی و طواف تاختان در دو عمر و در حج
 جابریست تقدیم نمودن سیر کو مستند نماید سعی را بر طواف عمار طواف یکبار
 سینه بید و اگر مستند کند سیر کو انفا میکند باده چای شیدی کلام را در آن و در
 تقدیم طواف تاختان و در حقیقت یکبار در جابریست ذکر کند مقصود طواف را
 در آنست که سعی بر طواف و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 تمام سینه بید و جابریست تمام میکند سعی را و اگر در آنست که در آنست که
 از اول و اگر سیر کو کند در حیوان مادر کفش مقصود باطل میشود سعی او باین
 و مثل آنست که با بر مقصود یکبار هر چه مقصود یکبار در آنست که با یکبار
 لباس ناسکینا بر او طواف از آنست که عمر متع تقصیر است همان واجب است
 سعی و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 بسبب آن عمل میشود یکبار هر چه باشد در آنست که تقصیر معین است در آنست
 و ظاهر اینست که حاصل میشود تقصیر یکبار که عبارت باشد از آنست که در آنست
 از نوی بسیار با درین با درین با درین با درین با درین با درین با درین با
 آن اگر چه هرگز برای عمر بریدیش از هر طواف موی سر خوی یکبار است و آن
 طرف چپ باشد و بریدیش از ریش و از شارب و از ناخن و جابریست است
 تر است که هر سه برین تقصیر یکبار است که عبارت از آنست که در آنست که
 نابر طواف اگر نکونم اقی یکبار طواف کرده و در آنست که در آنست که

سینه و احوط از برای تقصیر نمودن تقصیر برین یکبار طواف لازم نیست و اگر
 بر آنست که بعضی در آنست که طواف از برای یکبار طواف و اگر تقصیر یکبار
 ندارد و اگر یکبار در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 معصیت نیز ندارد و اگر چه طواف یکبار نمودن او است و اگر تر کند تقصیر بر این
 تا آنست که تقصیر هر یکبار در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 تکویم است و اگر از وی عمل از وی عمل باشد باطل شود مستحضر و سبب است
 اخرا در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و اگر بر واقع نماید از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 یکبار در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 اگر چه طواف ناکرده باشد به حدیث عدم وجوب آن در آنست که در آنست که
 برای او اختیار نمودن آنست که تا آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 او بعد از تقصیر پیش نموده و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 حج در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 بر آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 متع اول و اما هرگاه حج است و مستحاک تا آنست که مضیق و وقت و وقت و وقت
 متع بعد از فارغ شدن از عمر متع است و مستحاک نیز تا آنست که در وقت و وقت
 عرض و افضل اوقات آن روز و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

احوط اوقات است و افضل آن برای غرامام وقت زوال شام و روز و بقیه
نماز ظهر و کوران نشود بعد از عصر و اگر عصر باشد نماز و احوط آن وقت
باشد و با آنکه بی موقع آن است و زوال بعد از نماز و بعد از آن که گفته شد
یا چاره گفت یا در وقت و جهت برای چاره و در وقت که اول است یا اول
در چاره یا از وقت که اول است یا جهت اول است و اگر وقت باشد یا جهت
بعد از آن که گفتیم بی موقع و جهت باشد پس در وقت و جهت است و در وقت
معلوم است که محل ارام برای جهت است و جهت است پس ارام در جهت است
اختیار و افضل آن سجده است و در وقت مقام نه در جهت و اگر وقت باشد ارام
در جهت تا آنکه بر وجهی یا به جهت دیگر و جهت ارام و اگر مستعد باشد ارام
از موضع خود و افضل آن بر جهت است و جهت است و جهت است و جهت است
در ارام نیست و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
پس اگر وقت باشد و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
و غلط آن را بر آن و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
مثل ارام غرض آنکه اگر وقت باشد برای اول و جهت دیگر و جهت دیگر
نموده آن برای جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
و برای جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
بردم پس جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر

در وقت

در این تا بظهر و زعفران و غرام است بر او اینجهای که حرام بود در ارام
اینجهای که گفته شده بود و در وقت و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
بکره و در جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
باطل است و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
با اینم بعد از جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
از ارام است جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
نماز و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
در جهت تا بظهر و زعفران و غرام است بر او اینجهای که حرام بود در ارام
بکره و در جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
احوط است به جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
که در جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
می شود یا جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
برای جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
قبل از وقت و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
توجه باشد یا جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
از این و اما ارام پس جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر
نحوه نماز ظهر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر و جهت دیگر

از ماله درستی تا طلوع آفتاب بگذرین نیز احاطه است و اگر چنانچه واجب
 و یکساعت که لازم شود چنانچه ترک نمودن آن موجب آنست که در وقت
 بخت بگوید اللهم یا ایاک ارجو و یا ایاک اذعن فی غیبتی و یا ایاک اعتمد و یا ایاک
 ادخل فی قبری و یا ایاک اخرج من قبری و یا ایاک اخرج من قبری و یا ایاک اخرج من قبری
 ان ترع علی ما یمنف علی انما انک فاعلم انما انا عبد الله و قد مضت وقته
 بیرون انداخته از آن بوی غیر بگوید اللهم یا ایاک ارجو و یا ایاک اعتمد و یا ایاک
 ادخل فی قبری و یا ایاک اخرج من قبری و یا ایاک اخرج من قبری و یا ایاک اخرج من قبری
 تباهی بدین موافق است **فصل** در احوال حج و قوت نمودن در غرض و در آن
 چند جهات است **جهت اول** واجب نیست نمودن در آن بجهت یکساعتی در غرض و در
 حالیکه مقادیر باشد نیست بزوال آفتاب و واجبات ماندن در غرض است
 اندوختن آفتاب تا بجهت بجهتیکه هر ایوقت در غرض باشد بنابر احوال و قوت نیست
 میان استیلا و نشستن و در آنجا انما ارجو و یا ایاک اعتمد و یا ایاک اخرج من قبری
 بنابر احوال که چنانچه طاعتیان نمودن بهنگام و قوت بر آن بجهت غایت و در غرض
 یا در غرض یا در شرف یا در بطن یا در جانب الاراک یا در غیر اینها از جایگاه که
 خارج از غرض و کفایت نمیکند اندوختن و قوت غیره اگر چنانچه مکان اول از خود
 غیر از شرف و ظاهر اینست که چون کوه داخل وقت اگر چه بکوه است بدان وقت
 نمودن بلکه احاطه عدم است در غیر تمام غرض و آنکه هر وقت مذکور است

نماد

نماد محصیت نموده است و حج او تمام است بجهتیکه در نماز و قوت و در آنجا
 واجب و اگر در آن نیست بنابر احوال و احاطه است که حج کند از غرض است بنابر احوال
 از روی جهل یا نسیان یا سرح و غایت یا واجب اگر کند که در آنجا باشد بنابر احوال
 واجب بر کشتن بر بنابر احوال اگر بر کند در بنابر محصیت نمودن بلکه احاطه است
 قربانی کردن و اگر عاهد باشد محصیت نموده است و حج او صحیح است و واجب بر
 نمودن بدین و اگر قادر باشد بدان روز دیگر دهد و روز دیگر یا بدو روز یا در آن
 اهل غرض و احاطه است که در آنجا باشد یا بدین یکروز یا در آنجا و غرض است که در آنجا
 چیزی یا لازم نیست بنابر احوال و احاطه است که در آنجا باشد یا در آنجا و غرض است که در آنجا
 الحاق نمودن منقطع بر عاهد و اگر دیوانه باشد یا سوسر شود یا سست کند یا
 بخوابد در هر وقت و قوت باطل است و در وقت و اختلاف است که در آنجا و غرض است که در آنجا
 اتفاق نیفتد و اگر قوت نماید روز هفتم را بجهت آنیکه روز غرض است از آنجا
 سهوی یا بجهت غلط کردن در حساب کافیه و مثل اینست روز هفتم یا در غرض است که در آنجا
 اگر جاهل باشد غرض او شایب یا با شخص دیگر و بگوید که در آنجا و غرض است که در آنجا
 بر قوت میکند بدان محلی که ماه را دیده اند و کافیه است و قوت در غرض است از آنجا
 غلط و مثل اینست و قوت در نصف اول روز و اگر در شب است و غرض است که در آنجا
 در دنیا یا بر باد است و قوت نماید در روز و غرض است که در آنجا و غرض است که در آنجا
 روز و غرض است که در آنجا و غرض است که در آنجا و غرض است که در آنجا

[illegible]

اگر هم موقعی و ذوقی علی و سلمی و دینی و قیصل ناسک و نماز و غیره مثلاً اوقات
تایم بگذرد یا اسک وقت نماز قیوت نذر باشد بلکه احوط است و هیچ
دفعه نماز را بگذارد و اقامه و غیره آن نافرمانی است بعد از نماز اول
ایستاد و بخت و ران نیکو کردن چو یک که شناخته در عیان بنا بر اربع و بدو و در
خواب یا نشسته یا سوا که احوط است و قیوت و باید که قیوت
طلوع فجر و طلوع آفتاب باشد از این دو که صاحب بنیاد و حد شعر
و بنی است تا بجا فرما بودی بحر اگر چه جائز است در صورت احوط و اجماع
شدن بکار آنها که و میگویند است بدو احوط بلکه احوط است
اگر در صورتی باشد و اگر که قصد قیوت نماید و بگذارد و قیوت کند بعد
عارض شود بر او و بگوید یا اما لا اله الا الله اگر تکلیف است
با وجود آنها هیچ وقت و قیوت و بگذارد عارض شود یا نهاده و بگذرد
شدیدی در وقت عرض و این و قیوت و بگذرد با هیچ که باطل شود
بیکر شود و آن بعد اگر چه بیکر و قیوت باشد و صورتی که کرده باشد
اول فجر یا طلوع آفتاب اگر قیوت نماید و در وقت بگذرد و بگذرد
قصد کرده باشد و قیوت و بگوید یا اما لا اله الا الله عارض شود
از نصف احوط و بگذرد اگر چه بعضی نکرده است بیکر و بگذرد
در میان طلوع فجر و طلوع آفتاب واجب است بیکر و بگذرد این را بیکر و بگذرد

پس وقت در میان طلوع خورشید و طلوع افراط واجب و لکن رکن نیست بلکه تقوی
 اینست که واجب نیست بر او هر دو وقت یا در سفر یا ندان اگر چه این امر طاعتی است
 اگر چه مستحب است و در سفر در حالیکه قصد نموده باشد از آنجا که اگر چه
 عدم وجوب و احاطه این تعیین نمودن نیست است در طلوع خورشید و وقت بعد
 از طلوع اگر چه قصد کرده باشد مطلق و وقت را و اما اگر قصد نموده باشد در وقت
 در شب یا بقیه نمودن واجب است که اینست در تعیین نمودن این بعد از طلوع
 و اگر نباشد در سفر و در وقت طلوع خورشید کند وقت را و وقت نماز را مطلق
 افراط و عورت رکن و در نماز است و وقت و نماز رکن نیست و جایز است از آن
 زمان باشد برای زن و کس که ضعف داشته باشد و غیر اینها از صاحبان
 و در وقت که در آن است و پیش از طلوع خورشید اگر که وقت کرده باشد و در آن
 باینست در شب یا در وقت که در آن است و لازم نیست و غیر اینست که کون نمون بعد
 نصف شب بلکه کفار و جاهل نموند لازم نیست بلکه کون نماید از روی
 دنیا یا جاهل اگر چه واجب بر ایشان رجوع نمودن به بعد از آنکه در وقت
 در صورت امکان اگر چه جهت یافتن وقت بعد از این باشد بلکه این امر طاعت
 در هر حال عفو می کند خدا و رفع شده باشد و ممکن باشد برای او رجوع نمودن
 و وقت نموده باشد در سفر یا جاهل و عمدت در شب یا بانه بعد از طلوع خورشید
 کی که ترک نموده باشد از آنجا که در آنجا که در وقت و وقت نماز و غیر اینها

و اگر ترک نماید و وقت نماز را و احاطه را و عفو را باطل می شود و اگر چه خدا
 یا سر او را بر صورت نماز و وقت ذکر کند در عفو **در وقت نماز** اینست که در وقت نماز
 در سفر با طهارت پس نماز واجب است و اگر چه در وقت نماز است و در وقت نماز است
 باینست این روایتی که در وقت نماز ذکر کند خدا را و ذکر نماید بعد از آنکه او را
 هر قدر که می تواند باشد و اگر چه در وقت نماز است و در وقت نماز است و در وقت نماز است
 کند اینست که بیکبار و دعا کند و باینست و باینست و باینست و باینست و باینست
 اینست که ترک نماید ذکر و صلوات فرستادن بر پیغمبر و بگوید یا ای الله
 المستعجلون فانت قبی من التا و او مع عین و وقت الحلال و اذ الله
 فنتی الحین و الا ان الله المستعجلون فنتی الحین و الا ان الله المستعجلون
 فاحیل جایز و و طریقه سقیه هذا ان تبتلیه عشره و تبتلیه عشره و تبتلیه عشره
 عن طریقه المستعجلون من الدین ازادی جهنت یا ارحم الراحمین و یا
 بخوان خدا را از برای خود و پدر و مادر و اولاد و اهل و مال خود و از برای
 برادران و خواهران مؤمن بر صمد و یکتا و یکتا و یکتا و یکتا و یکتا و یکتا
 و صلوات فرست بر محمد و آل او و بگوید اللهم اهدنی من الضلاله و اتقنی من الضلاله
 و اجمع فی الدین و الاخره و قد نبأ صلی الله علیه و آله ان الله المستعجلون
 تری نماز و غیر اینها که تخفیف است از عفو و دلالت بر آنست که در وقت نماز
 فبلغنی هدی منای و یل جمال الله فی سالتی المستعجلون ان تومر سرعه

عذر اندازان تر ز تنی حیوة فی طاعتک و جبر حق و ذلتک و غلامی زاریت و
 انما عا لا و لک و غیر الدارین و ان تحقیق فی حق و طاعت و اولی و ^{هشتم}
 و آخر و جبر حق و جبر جبر حق و در دعای سولی نمودن و قهر و ذاری
 کردن برای خدا تا اینکه کتاب طلوع نماید چنانچه از او است و جبر نمودن
 در دعا و امثال آن در شب هفت روز یکبار از او است و نمودن آن شب هر یک
 در ده اسما و شب نشود و در آن شب و صبح باید دعا و دعا که در روز و شب
 شود و باید بدان که دعا نمودن جبر حق و اولی است بر من اینک و اولی دعا
 شما و دعا نماید دعا در میان دعا ها خود اللهم هذا جمع اللهم فی اسما
 ان تجمل بها جمیع الخیر اللهم لا تقدر فی من الخیر الذی سالتک ان تجعل فی
 و اطلب لیدان تعرف فی ما فی کتابک فی من هذا و ان تعینی فی الخیر
 و سجده با کلماتی که در حق و جبر حق و اولی است و اولی
 بلکه این احوط است از او و سجده با کلماتی که در حق و جبر حق و اولی
 کردن و سجده با کلماتی که در حق و جبر حق و اولی است و اولی
 محشر است از طلوع آن یکبار داخل شود و در پیش از طلوع آن تا طلوع از آن کوچ
 نکودن از شش پیش از طلوع بلکه اگر یکبار از او و محشر پیش از طلوع سجده
 از او یکبار سجده اگر چه اعمی خواند که تا از او و محشر است و اولی است
 امام پس سجده با کلماتی که در حق و جبر حق و اولی است و اولی

دید و در حق و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 بلکه اگر یکبار سجده با کلماتی که در حق و جبر حق و اولی است و اولی
 سجده با کلماتی که در حق و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است
 میشود و در حق و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 احوط است و در حق و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 که سفید است و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 بلکه اگر یکبار سجده با کلماتی که در حق و جبر حق و اولی است و اولی
 کفایت میکند از او و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 احوط است و در حق و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 اگر در حق و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 اگر منعذ و باید بیفتاد و حق و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است
 نماز نکرد و باید که صد و بیست و یکبار از او و جبر حق و اولی است و اولی
 جاریست بر او حکم که که صد و بیست و یکبار از او و جبر حق و اولی است و اولی
 و قصه نمودن آن که صد و بیست و یکبار از او و جبر حق و اولی است و اولی
 حج کفایت میکند از او و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است
 در حق و جبر حق و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است

حاجت دار و عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
در شکایب و دشت در یکدفعه و در رسیدن هر یک دنبال دیگری میشود
نایب و عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
می شود و در یکی هر دو یکوقت بجز در سندی حساب برای می کنند با یکدیگر
از صفت بلکه مکرره است و می بیند طایفه بلکه می باشد با عمل بودن و در عیون
بابین خود که می بیند در حالتی که سکه ها را در یک هفته باشد و هر یک که در دست
اللهم هو که احصی ما احصی و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون
اللهم که اللهم در عیون الشیطان اللهم بعد نقیاب کباب و عدل ستر نقیاب اللهم
حجی می بیند و عمل مقبول و عیون کور و از دنیا معفو را پس و سکه بر کشته از عیون
در سیدی عیون که اللهم باک و ثقت و علی که ثقت و ثقت و ثقت و ثقت و ثقت
و سنج است و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون
مزدت از عیون باین نحو که یکبار سنج را با لای که سنج بر یک و بعد از او در باین
انگشت شما و سنج یکبار و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون
رفتن بر عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون
سایر عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون
و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون
باشد و اگر چه از اهل که باشد با بر او و در عیون و در عیون و در عیون و در عیون

نیکو تار و عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
و احب شود و عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
سده و عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
اشاع کند از عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
که عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
سده باشد از عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
اینکه از عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
سکندر عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
از عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
این روز که عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
و اگر عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
این و عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
اگر عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
سکندر عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
بسیار عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
اگر عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند
نیکو تار و عیون و سر کمانت میکند هفت تا را یکی انداختن بلکه اگر میداند

سبک خود می برد و در مجرم بدین است که کسی فرستاده باشد از آن که کفر است از آن
بصید و در محل غیر داخل شود و صید مجرم و شایع گفتار است و یکصد و بیست و هجده
مضامین است بنا بر این که اگر کسی مجرم را بخواهد بکشد و در مجرم باشد
پس برین صید داخل و یکصد و بیست و هجده مضامین است که در مجرم صید مجرم باشد
دیگر در محل غیر زندان و غیره که در محل است و یکصد و بیست و هجده مضامین است
ان بعضی را که در مجرم است و یکصد و بیست و هجده مضامین است که در محل است
ضامن شود و اگر اصل آن در مجرم باشد و ضامن نباشد در عکس آن که اگر اصل
آن مجرم است و ضامن نباشد و در مجرم است و ضامن نباشد و بعضی ضامن است
اگر چه اصل آن در محل باشد و هر کس داخل شود مجرم با صید و نه واجب است
که در آن یکصد و بیست و هجده مضامین است و ضامن است و ضامن است و ضامن است
باشد یا نه یکی دیگر که در مجرم است و یکصد و بیست و هجده مضامین است و واجب است
نمودن آن تا آنکه کامل شود و در ضامن است و بعد از آن که در آن است
و جایز است سریدن آن شخص دیگر و در ضامن است و ضامن است و ضامن است
عدالت در آن شخص که در مجرم است و ضامن است و ضامن است و ضامن است
چنانچه واجب است بر او و نه آن ضامن است و در آن است که در آن است
بشریک باشد و در آن ضامن است که در آن است و در آن است و در آن است
ان و بالکلیت در الحاق نمودن غیر مجرم با مجرم حکم و اگر برهان از آن است

باشد واجب است بر او و نه آن ضامن است و در آن است که در آن است
محل صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
کسی که بگوید که در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
اینست که صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
شعاع کند و یکصد و بیست و هجده مضامین است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
بلکه اگر مجرم است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
بر یکصد و بیست و هجده مضامین است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
از مجرم است که در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
ولیکن اگر اصل آن در مجرم است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
نمودن آن تا آنکه کامل شود و در ضامن است و بعد از آن که در آن است
و جایز است سریدن آن شخص دیگر و در ضامن است و ضامن است و ضامن است
عدالت در آن شخص که در مجرم است و ضامن است و ضامن است و ضامن است
چنانچه واجب است بر او و نه آن ضامن است و در آن است که در آن است
بشریک باشد و در آن ضامن است که در آن است و در آن است و در آن است
ان و بالکلیت در الحاق نمودن غیر مجرم با مجرم حکم و اگر برهان از آن است

در محل پس با وجود مجرم حرام نیست محل مجرم و صید مجرم با وجود مجرم
در مجرم هر سبب است که در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
محل صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
و امثال اینها و ضامن است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
است معلوم شد و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
خداوند بر مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
این حکم است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
در آن و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
احرام بر مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
خطا نیز مثل یکصد و بیست و هجده مضامین است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
جایز است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
عبد باشد و واجب است بر او و نه آن ضامن است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
نیت و واجب است بر او و نه آن ضامن است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
شرع واجب است بر او و نه آن ضامن است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
که این حکم محض است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
مطلقا و ظاهر این است که این حکم است و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم

کتاب و صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
در و مال باشد و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
باشد مثل مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم و در مجرم صید مجرم
نمودن آن تا آنکه کامل شود و در ضامن است و بعد از آن که در آن است
و جایز است سریدن آن شخص دیگر و در ضامن است و ضامن است و ضامن است
عدالت در آن شخص که در مجرم است و ضامن است و ضامن است و ضامن است
چنانچه واجب است بر او و نه آن ضامن است و در آن است که در آن است
بشریک باشد و در آن ضامن است که در آن است و در آن است و در آن است
ان و بالکلیت در الحاق نمودن غیر مجرم با مجرم حکم و اگر برهان از آن است

سه روزه است از زوجه و اگر از غیرها که عاقل شود یا و اما صید یک نام
 در آن گفته در صورتی که در محل نیز یک نام ظاهر شود که در آن وقت
 بر محضیت پس بداند از آن محضیت بعد از دفع شدن جوف و اگر دفع
 پس از دفع جوف باشد و اگر از آن محضیت بعد از دفع جوف باشد
 بر وی مثل طفل و الله اعلم **تکلیف** در بیان احکام صید و احصاء
 و صید عبارت از شکار است که از آن نام تکلیف که از آن صید است
 این بسبب است که در احصاء عبارت از شکار است که به آن صید میگویند
 پس محرم و تنکیده متلبس شود بهیچ و بعد از آن صید و شکار محرم است
 که از آن صید متلبس شود تا وقتی که از آن محرم شود و تنکیده را نه باشد
 باشد بهیچ غیر از آن که صید شده است یا اینکه راه داشته باشد و تنکیده را نه
 باشد تنکیده و از آن راه و اگر از آن تنکیده او که باشد واجب در فتنه از راه
 و بلایه میماند و اگر از آن راه طریقه باشد بلکه در فتنه و شکار و تنکیده
 شده است بهیچ داشته باشد محرم شود تا اینکه محقق شود فوت شدن بهیچ از این
 بعد از آن محرم شود و بعد از آن محرم شود و اگر از آن صید فوت شده باشد بهیچ
 بسبب دیگر غیر از صید و جایز نیست از برای او محرم شدن بهیچ خوف از فوت
 بهیچ بلکه بهیچ علم بر این است که محقق شدن فواید با بر این بهیچ جایز است
 در سال اسیر و جایز است اگر چه واجب است بر او که بهیچ مستقر شدن چندان

او یا بهیچ مستطیع شدن در سال اسیر و اگر واجب باشد بجای او در سال
 اسیر بهیچ مذکور است و جایز است که در محل محرم شود و مکروه است از برای بهیچ
 قرآن و در جای صید یا بعد از شکار در آن محرم باشد و زمان شکار بهیچ
 شدن است تا اینکه محقق شدن وقت از بهیچ واجب نیست و اگر از برای بهیچ
 وقت اگر چه غیر از تنکیده شدن صید است از فتنه و شکار و تنکیده را نه
 که در بهیچ و غیر از آن در وقت قرآن بجای او و اما مکان شکار و جایز است در
 و در محرم بلکه در بلایه و غیر از آن و اگر چه در محرم شدن است وقت
 دفع محرم کردن اگر چه از آن خلاف است و اگر چه در محرم و تنکیده بودن است
 نیز اگر چه از برای عدم اعتبار آنها است و اگر قرآن را با خود برده بود و در
 حج و قرآن و بعد از آن صید و شکار یا محرم و تنکیده را نه باشد که بهیچ
 برده بود از قرآن باشد محرم اگر چه از طریق بلایه محرم و تنکیده را نه
 از برای قرآن محرم در حالت احتیاط و احتیاط از قرآن باشد میماند و اگر
 اگر چه از قرآن باشد از قرآن محرم تا اینکه محرم شود و اگر از آن یک نام باشد
 اگر چه از قرآن باشد و محقق شود صید و شکار از بهیچ محرم شدن از وقت
 هر چه در بهیچ محرم شود از بهیچ محرم شود و اگر چه از قرآن باشد از این
 در وقت خیار شکار و تنکیده را نه باشد از برای بهیچ واجب نیست
 بر او تا فوت شدن بهیچ و اگر وقت کند در وقت پیش از وقت

بهتر ثابت شدن ماه در پیشانی و ثابت نماندن باشد در پیشانی
 و ممکن باشد تا حدی که در آن اشیاء در حکم مصدور است بلکه حکم
 این مثل کسوات که فروخته شده باشد چه او که چاره جاری کردن حکم
 صحت و فواید بر او و اگر مصدور شود بعد از او را که در وقت از آمدن
 عین نهان است بیکه در روی نمودن جمع و در یک در وقت مثل بعضی خلق
 میکند و محل میشود بعد از آن تمام میکند بلکه اعمال او اگر تا بیکه حق
 ممکن نشود پس قوی عمل باشد تا بیکه بماند کردن در هر آنجا و اول
 از این مصدور شدن است از آنکه و اگر مصدور باشد او را که نهان باشد بجا
 آوردن افعال یعنی پس از طولانی و بعد از او در تمام نمی آید اگر چه
 نباید که نفس باشد جمع شود او را که ممکن نشود قوی محل شدن بهر باب
 و اگر طمانند است در اهرام است برین وجه صحت تا اینکه بجا آید
 باین مناسب و با محقق میشود و بعد از جمع شدن از وجع عین برای
 در چهار و بیست و نه کردن در آنجا بلکه حکم میشود بهر چه او را بیکه
 در روی نمودن چهارده سال اگر ممکن باشد اما اگر نباشد پس در سال
 و محقق میشود و بعد از عمر تمتع بمنوع بودند از دخول که با تمتع
 آن بجا آوردن افعال عمر بعد از دخول یک که اگر چه بعضی افعال باشد بلکه
 چنین است حکم در عمر مفروضه حق که مصدور شود و طولانی باشد از

تفسیر

تفسیر نمودن جاری میشود بر این حکم مصدور و اگر چه طمانند مانده است
 در اهرام نسبت برین نهان باشد محل شدن بقرایه از برای مصدور از آن
 و حضرت است نه غریب پس جاری است از برای او محل شدن بقرایه
 جاز باشد محل شدن برای او و واجب است بر او قرایه نمودن بجهت فواید
 شدن چه او که چاره جاری است و اگر محسوس بود بجهت دیدن پس اگر قادر باشد
 با و از آن و او را که محل عمل میشود بقرایه نمودن و اگر عاجز شود از آن محل
 میشود بقرایه نمودن که اگر چه از طریق مراجعت نمودن محقق نمیشود
 از برای او محقق میشود و نیز صحت بجهت بر شدن از راه طلبا بجهت یا الیا بجهت
 خود چه اگر مصدور بود نماید تا اینکه جمع شود و جلالت از برای او بعد
 از این محل شدن بقرایه خواهد تا حدی که در آن بجهت رسیدن دلیل شدن عقد یا
 یا نه بلکه محل میشود بقرایه شل سایر اشخاص که فواید باشد
 از ایشان و واجب است بقرایه کردن بجهت فواید شدن چه چنانچه در کتاب
 اگر چه این اصطلاح واجب بر او قرار نمیشود و چه اگر مستقر شود بود
 دو نفر او پس از این بقرایه باشد استطاعت او تا ابد باشد و اگر چه پس از این
 و مستحب باشد چه او پس از این بقرایه عاده نمودن آن که چه واجب شده بود
 بجهت شرف کردن بآن و همچنین واجب است عاده نمودن آن که واجب شده
 باشد چه بر او و در هر حال و باید شود استطاعت او بعد از تفسیر هر شرف

باشد ممنوع شدن اول آنکه بعد از وقت شدن حج محل میشود از غیره بماند
 کردن بلکه اگر وقت باشد بلیغ خود پیش از محل شدن و متعدد شود در آن
 نموده در همان حال بجهت خوف از طریحان است برای او محل شدن جایز است
 نموده در بلیغ خود اگر چه احاطه خلاف این است و اگر بماند زایل شدن
 دشمن را پیش از وقت جایز نیست از برای او محل شدن بلکه اگر غایب باشد
 برطن او زایل شدن دشمن قبل از وقت جایز است برای او محل شدن
 فضلا از آنکه اسید داشت باشد بر او آن که اگر چه احاطه باقی ماند است
 در احوال مسلم یا بر صاحبان عذر پیش از محل نمودن زایل شود دشمن
 در حالتیکه وقت فوت شده باشد واجب اتمام کردن آنست که در احوال
 بود و آن در صورتی که محل میشود بغير ضرر و اگر محل شود و بعد از
 آن دشمن زایل شود و وقت و ساعت داشت باشد واجب عیال او و
 حج اسلام با بقای سر ابطان و طریقت در بقای و غیره از استطاعت
 از بلند در مقصود و اگر کسی فاسد کند بجای و بعد از آن مصدور شود
 محل میشود بجهت قصد و واجب است بر او بکشد بجهت افساد حج و بماند کردن
 مانع کند برای محل شدن حج نموده در سال آینده بجهت افساد حج او
 مندوب باشد و یا قطع میشود از وجوب تمام برای صد که حج اسلام
 خواهد مستقر باشد و وجوب است یا مستقر باشد استطاعت را تعالی بآید چه

احاطه آنکه بایم اقوی وجوب حج است بر او اول بجهت حج اسلام و دوم
 بجهت افساد حج و اگر محل شود مصدور و در غیر مذکور پیش از وقت زایل
 شود دشمن در وقتیکه وسعت داشته باشد بجهت بکشد حج واجب
 بر او تجدید کند اگر حج واجب باشد و بلیغ میماند در وقت و حج عقبی
 بجهت افساد و بجهت واجب است بر او بجا آوردن حج نیز اگر حج فاسد ندان
 باشد و حج دیگر بر او لازم نیست و اگر در آن دشمن پیش از محل شدن دشمن
 اتمام میکند حج فاسد را و قضا میکند و وجوب اگر چه حج فاسد ندان باشد
 و اگر وقت شود اتمام نمودن فاسد محل میشود بغير ضرر و قضا میکند
 اگر چه حج فاسد ندان باشد و واجب است بر او بکشد بجهت افساد و
 سبب بر او کشتن کوفت بجهت فوت حج و اگر وقت شود حج و دشمن زایل
 باشد و مانع شود از غیره نموده پس جایز است بر او محل شدن بدو تن
 عدد و کند بغيره و واجب بر او کوفت بجهت کشتن بجهت محل شدن و بدو
 بجهت افساد و قضا نموده و خانی شش خنجر و اگر با قضا شود و اتمام نکند
 وقت شود حج محل میشود بغير ضرر و اگر دشمن دفع شود و بکشد بجهت
 واجب است بر او قتل کردن خواه غالب باشد بطن او سالم ماندن
 یا هلاک شدن و فرقت نیست در این میان سلم و کافر بجهت جایز است
 از برای او قتل اگر چه در صورتی که اول غلظت و آنیکه بطن کند هلاک

از برای او قضا نمودن درج سندوب و اگر بداند خوف شدن مجرای خوف
 شود بعد از فرستادن قرآن و ایستادن عند پیش از تقصیر کردن
 پس از خط و اقوی و جوی رفیق است بیکدیگر بجهت محل شدن بجهت مغرب
 و اگر محل شود یکسکه عمره مغربه نموده باشد بتقصیر کردن بعد از نماز
 قرآن واجب بر او عمره مغربه نمودن در صورتیکه مستقر شده باشد
 در سابق و جوی باشد در نماز یا ستم باشد و اگر چنین نباشد مستحب است
 از برای او عمره نمودن بعد از ازاله عدم بدو است بیکد خطا و یکد فصل
 میان دو عمره و اگر چاره خط از برای او بجا آوردن عمره است در ماه ایستاده
 و اما یکسکه حج قرآن کرده باشد پس محض شود بعد از آن محل کرد درج نمیکند
 در سال ایستاده مگر حج قرآن در وقتیکه معین شده باشد بر او بلکه اگر
 معین نشده باشد نیز بنا بر احوط و اقوی بلکه اگر فعل او تمتع باشد و قرآن
 کرده باشد بجهت خوف در پیش صدور دستور یا محض محل شود و بعد از آن
 متعین میشود بر او حج قرآن و احوط در تدارک نمودن سابق بجا آوردن
 است مثل آنچنین که محل شده بود از آن با امکان بدو است آنکه قرآن باشد
 در میان حج قرآن و غیر آن و مستحب است آنکه بفرستد شخصی قرآن را از آن
 کسیکه اراده حج نموده است و معین کند با او روز اشعار و تقدیر کردن
 و روز تلبئه کردن را پس اجتناب میکند از آن روز که معین کرده است بجهت

استماع از خطبه های که اجتناب نمیکند محرم آنها را بعد از آنکه روی بپایه باشد
 لباس اجرام را بپوشد و باید خط را که معین کرده است بجهت اشعار و کفاره
 باشد بر او بصورت محرم بدو آنکه تلبئه بگوید تا بر روی که معین نموده است
 در سجده اگر معین کرده باشد و اگر معین نگذرد باشد تا یکد شتر زمان
 در حج بلکه احوط از برای او کفاره دارد آنکه بعل او و در حین آنکه معین
 کفاره است بر محرم بلکه بهتر در حج نمودن کفاره است بجهت پوشیدن جامه خط
 برای قیام بلکه بهتر جاری نمودن این احکام است بر کسیکه بفرستد شتر
 قرآن را و مدار در رسیدن قرآن به مقام بقیات بجهت ثبات می باشد
 کیفیت دیگر که قیام مقام حج نمودن در هر سال آنکه بفرستد آنیکه
 از برادران مؤمن فقیه قرآن را و امر کند او را که طواف نماید هفت
 شوط از در خانه خدا و در حج کند از قبل او پس وقتیکه روز عرفه شود
 میبایست جامه های خود را بهتر اینست که مثل جامه محرم باشد و داده

میشود و میرود مسجد و دعا میکنند

در اینجا تا غروب آفتاب

السلامة بالصلاة والسلام

علي محمد وآله الطاهرين

وآلهم

أجمعين

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام

طریقہ اربعہ

[illegible]

The drawing shows a rock with Arabic inscriptions. The text is arranged in several lines, some within a rectangular frame and others below it. The script is cursive and appears to be from a historical document.

[Handwritten signature]



